بسم الله الرحمن الرحیم

نحو مقدماتی

گردآورنده رضا والی بگی

بهار ۱۳۹۵ شمسی

علم نحو

تعریف : روش ترکیب کلمات را بررسی می کند.

قواعدی است که به سبب دانستن آنها:

1- **احوال آخر کلمات دانسته می شود.**
2- **طریقه ترکیب آن ها با یکدیگر را می آموزیم.**

فایده

1- **فهم صحیح کلام عرب**
2- **حفظ زبان از خطای در گفتار**

موضوع

1- **کلمه :**

بر معنای مستقلی دلالت دارد که آن معنای مستقل همراه با زمان است => فعل
بر معنای مستقلی دلالت دارد که آن معنای مستقل همراه با زمان نیست => اسم
بر معنای مستقلی دلالت ندارد => حرف

2- **کلام : چیزی که از ترکیب کلمات با یکدیگر بوجود می آید.**

که یا معنای کاملی دارد و سکوت بر آن صحیح است => مرکب تام (کلام یا جمله تام)

یا معنای کاملی ندارد و سکوت بر آن صحیح نیست => مرکب ناقص

مرکب تام

1- **فعلیه : کلامی که با فعل شروع می شود (فعل +اسم) => در ترکیب آن به دنبال فعل و فاعل هستیم. مثل : قامَ زیدٌ**
2- **اسمیه : کلامی که با اسم شروع می شود. (مبتدا و خبر):**

اسم + اسم => زیدٌ قائمٌ
اسم + جمله فعلیه => زیدٌ قامَ (هو مستتر فاعلش)

اسم + جمله اسمیه=> زیدٌ ابوه قائمٌ

مرکب ناقص اضافی

۱- اضافه بیانیه : زمانی است که مضاف الیه جنس برای مضاف باشد => خاتمُ فضّةٌ (انگشتر نقره ای)

۲- اضافه ظرفیه: زمانی است که مضاف الیه ظرف برای مضاف باشد=> صلاةُ الیلِ (ظرف زمانی) _ مسجدُ الکوفةِ (ظرف مکانی)

۳- اضافه ملکیه یا اختصاصیه : زمانی است که مضاف الیه نه جنس و نه ظرف است بلکه مالک مضاف است.و اختصاص به مضاف دارد. => کتابُ اللهِ (کتابِ خدا) _ غلامُ زیدِ

- در اضافه بیانیه => بین مضاف الیه " مِن" (از) در تقدیر است
- در اضافه ظرفیه=> بین مضاف الیه " فی" (در) در تقدیر است
- در اضافه ملکیه => بین مضاف الیه " لِـ " (برای) در تقدیر است

نکات :

۱- مضافٌ الیه یا اسم ظاهر است => غلامُ زیدِ
یا ضمیر است => غلامُهُ

۲- اگر ضمایر : هُ ، هما ، هم ، ها ، هما ، هنّ و .. به اسم بچسبند => مضافٌ الیه هستند و مجروری

٤- کلُ فاعلِ مرفوع ، کلُ نائب فاعلِ مرفوع ، کلُ مبتدا و خبرِ مرفوع ، کلُ مضاف الیه مجرور ، کلُ مفعولٌ به منصوب

(اعراب مضاف در جمله مشخص می شود. ممکن است مرفوع یا مجرور یا منصوب باشد.)

٥- مضاف غالباً اسم است و فعل مضاف واقع نمی شود.
٦- هیچ وقت مضاف " أل " نمی گیرد.
۷- ارکان کلام

ارکان جمله یا کلام، در جمله اسمیه => مبتدا (مرفوع) و خبر (مرفوع)
ارکان جمله یا کلام، در جمله فعلیه=> فعل ، فاعل یا نائب فاعل و اگر فعل متعدی بود مفعولٌ به.

هنگام ترکیب کلمات با یکدیگر بعضی از کلمات در یکدیگر تاثیر می گذارند:

۱- کلمه معمول

معرب: کلمه ای که آخر آن به سبب عوامل داخل بر آن تغییر کند.بعبارت دیگر اعراب حرف آخر آن به سبب عوامل تغییر کند.

مبنی: کلمه ای که آخر آن به سبب عوامل داخل بر آن تغییر نکند و حالتی که در حرف آخر کلمه است به سبب عامل نبوده و چون ظاهر مبنی تغییر نمی کند ناچارا محل آن تغییر می کند.

نکته : در معرب تاثیر پذیری کلمه از لحاظ لفظ است ، یعنی لفظاً تغییر می کند ولی در مبنی تاثیر پذیری کلمه از لحاظ محل است ، یعنی محلا تغییر می کند.

۲- کلمه عامل:

عامل لفظی: به عواملی گفته می شود که در تلفظ و نوشتار ظاهر می شوند

- فعل => جاءَ زیدٌ
- اسم=> غلامُ زیدٍ
- حرف => بزیدٍ

عامل معنوی: به عواملی گفته می شود که در تلفظ و نوشتار ظاهر نمی شوند

الف : عامل رفع در فعل مضارع => مجرد بودن از ناصب و جازم
ب : عامل رفع در مبتدا و خبر => ابتدائیت

اعراب و بناء

اعراب => اثری است که به درخواست عامل در آخر کلمه بوجود می آید.

بناء => حالت و کیفیتی است در کلمه، که به درخواست عامل ایجاد نشده و این حرکت ، حالت و کیفیت به سبب اختلاف عوامل تغییر نمی کند.

اثر = حالت متغییر => چون اعراب حالت متغییر است در توصیف از واژه اثر استفاده کرده است.
کیفیت = حالت ثابت => چون بنا حالت ثابته است در تعریف از واژه کیفییت استفاده کرده است.

مجموعه اعراب ها (حرکات متغییر)

ُ ـ ٌ مرفوع ،َ ـ ً منصوب ،ِ ـ ٍ مجرور و مجزوم

مجموعه بناها (حرکات ثابت)

ضم –ُ-- ، کسره ---ِ ، فتحه –َ-- ، سکون ، حذف

- اصطلاح مشترک بین اعراب ها و بناها => ضمّه ، فتحه ، کسره ، ساکن

اعراب اسم:
مرفوع => جاءَ رجلٌ
منصوب => رَأیتُ رجلاً
مجرور => مررتُ برجلٍ

اعراب فعل:

مرفوع => یَضربُ
منصوب => أن یَضربَ
مجزوم => لَم یضرب

- **اعراب مجرور یا جرّ مختص اسم است ولی اعراب مجزوم یا جزم مخصوص فعل است.**
- **ما بقی اعراب ها (مرفوع و منصوب) مشترک بین اسم و فعل هستند.**

بنا در اسم:

ضمّ => حیثُ ، کسر => أمسِ ، فتح => هُوَ ، سکون => هُم

بنا در فعل:

ضمّ => ضربوا ، فتح => ضربَ ، سکون => ضربنَ ، حذف => عوض رفعی مثل إضربا و حذف حرف علّه

- **بنای سکون ، ضمّ و فتح مشترک بین فعل و اسم است**
- **بنای کسر مختص به اسم است**
- **بنای حذف مختص فعل است**

کیفیت بنا فعل :

۱- **فعل ماضی: در همه صیغه ها مبنی است**

مبنی بر فتح:

- **چیزی به آخر آن متصل نشده باشد => صیغه یک (نَصَرَ)**
- **به آخر آن تاء تانیث ساکن متصل باشد => صیغه چهار (نصرَت)**

مبنی بر سکون: اگر به آخر آن ضمیر رفع مترحک متصل باشد. (نَصَرنَ)

مبنی بر ضمّ : اگر به آخر آن واو جمع مذکر متصل شده باشد=> صیغه سوم (نصَروا)
نکته : گاهی فتحه بنایی فعل ماضی مقدر می شود و این در صورتی است که صیغه ۱ معتل اللام باشد مثل => رَمی

۲- فعل امر

- صیغه غایب و متکلم معربند (به جز صیغه ٦)

امر حاضر مبنی است :

مبنی بر سکون :

- در صورتی که صحیح الاخر باشد و چیزی به آن متصل نشده باشد. => صیغه ۷ (إضرِب)
- در صورتی که نون جمع مونث به آن متصل باشد => صیغه ۱۲ (إضربنَ)

مبنی بر حذف حرف علّه :

- فعل امر در صورتی که معتل اللام باشد و حرف علّه بخاطر امریت حذف شده باشد => صیغه ۷ (إرمِ)

مبنی بر حذف نون:

- اگر آخر آن به الف تثنیه متصل باشد => صیغ ۸ و ۱۱
- اگر آخر آن به واو متصل باشد => صیغه ۹
- اگر آخر آن یاء مخاطبه متصل باشد => صیغه ۱۰

مبنی بر فتح : اگر به آخر آن نون تاکید متصل شود => صیغه ۷

۳- فعل مضارع:

مبنی بر سکون است در => صیغه های ٦ و ۱۲
مبنی بر فتح است در => صیغ ۱ و ٤ و ۷ و ۱۳ و ١٤ متصل به نون تاکید مباشر.

- در اعراب و بنا فعل به حرکت فعل توجه می کنیم:

حرکت یا در آخر کلمه قرار می گیرد => یَضربانِ (نون عوض رفعی)
یا در آخر خود فعل قرار می گیرد => إضرِب ، یضربُ ، ضربَا

- فعل ماضی در اصل مبنی است.
- فعل مضارع در اصل معرب است.

کلمات

۱- اسم : اصل اسم ها بر معرب بودن است.
۲- فعل: اصل در فعل مبنی بودن است مگر در فعل مضارع و ۷ تا صیغه امر (۵تا غایب و ۲ متکلم)

- فعل ماضی تماماً مبنی است.
- فعل امر حاضر تماماً مبنی است.
- فعل مضارع صیغ ٦ و ۱۲ مبنی بر سکون و ۵ صیغه معروف با آمدن نون تاکید مبنی بر فتح هستند.

۳- حرف: تماماً مبنی است و هیچ حرفی معرب نیست.

صرف:

در علم صرف => فعلی که به ماضی ، مضارع و امر صرف شود را متصرف گویند (خلاف آن غیر متصرف)
در علم نحو => اسمی را که اعراب سه گانه را همراه با تنوین بگیرد منصرف گویند (خلاف آن غیر منصرف)

جدول اعراب اسم

در همه حالات نیابتی | در همه حالات نیابتی | در همه حالات نیابتی | درحالت نصبی نیابتی | در حالت جری نیابتی

اعراب اصلی	تثنیه و ملحقات	جمع مذکر سالم	اسماء ستّه	جمع مؤنث سالم	اسم غیر منصرف
رفع ◌ُ و ـُ	الف جاءَ رجلانِ	و جاءَ رجلونَ	و جاءَ اخوکَ	اعرابش در این حالت اصلی است جاءَ مسلماتٌ(ات) جاء المسلماتُ	اعرابش در این حالت اصلی است جاءَ احمـدُ
نصب ◌ً ـَ	یاء ماقبل مفتوح ◌َ ی رأیتُ رجُلینِ	یاء ماقبل مکسور ◌ِ ی رأیتُ رجلِینَ	الف رأیتُ أخاکَ	اعرابش در این حالت نیابتی است رأیتُ المسلماتِ "نصبش به جرش است"	اعرابش در این حالت اصلی است رأیتُ احمدَ
جرّ ◌ِ ـِ	یاء ماقبل مفتوح ◌َ ی مَرَرتُ برَجُلَینِ	یاء ماقبل مکسور ◌ِی مَرَرتُ برجلِینَ	یاء ماقبل مکسور ◌ِ ی مَررتُ بأَخِیک	اعرابش در این حالت اصلی است مررتُ بمسلماتٍ مررتُ بالمسلماتِ	علامت جرش به نصبش است مررتُ بأحمدَ

نکات:
نون عوض تنوین در تثنیه مکسور است ولی همین نون در جمع مذکر سالم مفتوح است.
بعضی از جمع های مکسر (چه مونث - چه مذکر) اعرابشان اصلی است و بعض دیگر غیر منصرف می شوند و جر و تنوین نمی گیرند.

جمع سالم: ترتیب حروف در جمع سالم بهم نخورده و حروف از هم جدا نشده اند => رَجل _ رجُلون

جمع مکسر : ترتیب حروف در جمع مکسر بهم خورده و از هم جدا شده اند => رجُل _ رجال

متصرف و غیر متصرف: فعل اگر به ماضی ، مضارع و امر صرف شد متصرف ، اگر به یکی صرف نشد غیر متصرف است.
منصرف و غیرمنصرف: اسم اگر اعراب سه گانه را همراه با تنوین بگیرد منصرف و خلاف آن غیر منصرف است.

ملحقات مثنی:

یا دائم الاضافه اند => کلا و کلتا - یا دائم الاضافه نیستند=> اثنان - اثنتان ثنتا
اولا کلا برای مذکر و کلتا برای مونث است.
ثانیا این دو اگر به ضمیر اضافه شوند همان اعراب مثنی را در سه حالت می گیرند.
ثالثا اگر به اسم ظاهر اضافه شوند در هر سه حالت الف می گیرند.
رابعا چون این دو دائم الاضافه هستند نون عوض تنوین در آن ها می افتد.

خصوصیات مثنی :

- مفردی از جنس خودش دارد : رجل => رجلان
- بر دوئیت (دو چیز بودن) دلالت می کند : رجلان => دو مرد
- (أن) و (ین) در مثنی زائد است: رجل + ان => رجلان

نکته: اگر اسمی اعراب مثنی را بگیرد اما یکی از ویژگی های فوق را نداشته باشد => ملحق مثنی شمرده می شود.

ملحقات مثنی:

۱- دائم الاضافه هستند

به ضمیر مثنی اضافه می شوند => کلاهما _ کلتاهما

به اسم ظاهر مثنی اضافه می شوند=> کلا الرجلینِ

- اولا کلا برای مذکر و کلتا برای مونث بکار می رود.
- این دو اگر به ضمیر اضافه شوند همان اعراب مثنی را در هر سه حالت می گیرند.

- اگر به اسم ظاهر اضافه شوند در همه حالات (الف) آورده می شود.
- چون این دو دائم الاضافه اند ، نون عوض تنوین در آنها می افتد.

مثال ها:

جاءَ كِلا الرجلينِ _ رَأيتُ كِلا الرجلينِ _ مررتُ بكلا الرجلينِ

جاءَ كلا هُما _ رأيتُ كِليهُما _ مررتُ كليهُما

۲- دائم الاضافه نیستند :

إثنان ، إثنتان ، ثنتان

- اثنان برای مذکر ، إثنتان و ثنتان برای مونث است.

اعراب ها

رفع => مرفوع (هم در اسم ، هم در فعل)
نصب => منصوب (هم در اسم ، هم در فعل)
جرّ => مجرور(فقط در اسم)
جزم => مجزوم (فقط در فعل)

بناء ها

ضمّ => مضموم (هم در اسم ، هم در فعل)
فتح => مفتوح (هم در اسم ، هم در فعل)
كسر => مكسور (فقط در اسم)
سكون => ساكن (هم در اسم ، هم در فعل)
حذف => محذوف (فقط در اسم)

شرایط اعراب نیابتی اسماء سته

مفرد باشند (اگر تثنیه باشند اعراب تثنیه و اگر جمع باشند اعراب جمع می گیرند)
مکبر باشند (یعنی مصغر نباشند. اگر بودند اعراب اصلی می گیرند)
مضاف به غیر یاء متکلم باشند (اگر مضاف به یاء متکلم باشند اعرابش تقدیری است

اعراب تقدیری در اسم

۱- اعراب اسم منقوص:

رفع ؛ ضمه تقدیری است (چون طبق قاعده ۳ اعلال عمومی حرکت آن می افتد) مثل: جاءَ القاضِیُ => جاءَ القاضی

نصب ؛ فتحه ظاهری است (هیچ قاعده ای در حالت نصبی روی یاء آن جاری نمی شود) مثل: رأیتُ القاضیَ

جّر ؛ کسره تقدیری است (چون طبق قاعده ۳ اعلال کسره را می اندازیم) مثل: مررتُ بالقاضِیِ=> مررتُ بالقاضی

۲- اعراب اسم مقصور=>در هر سه حالت تقدیری است.

۳-اعراب اسم مضاف به یاء متکلم:

مفرد ؛ در تمامی حالات اعراب آن تقدیری است. چون مثلاً: غلامٌ ٌ اگر به یاء اضافه شود در حالت رفعی می شود غلامُی و چون ماقبل یاء متکلم باید متناسب با یاء باشد در نتیجه می شود غلامِی. لذا در هر سه حالت اعرابش تقدیری است و همین دلیل در حالات نصبی و جری هم صدق می کند. (ماقبل یاء متکلم فقط در حالت مفرد مکسور است)

تثنیه ؛ در تمامی حالات اعراب آن ظاهری است.

جاءَ غلامایَ
رأیتُ غلامَیِیَ => (ادغام) غلامَیَّ
مررتُ بغلامَییَ => (ادغام) بغلامَیَّ

- **در حالت نصبی و جری ادغام دلیل بر تقدیری بودن آن نمی شود.**

جمع ؛ در حالت رفعی تقدیری است. مثل: غلامونَ=> غلامویَ =>غلامَیِي => غلامیَّ (طبق قاعده ای " واو- یاء " در کنار هم چنانچه اولی ساکن و اصلی باشد ، واو قلب به یاء می شود. لذا وتو در تقدیر استَ => جاءَ غلامِیَ

در حالت نصبی و جری ظاهری است => رأیتُ غلامِیَ _ مررتُ بغلامِیَ
ضمائر

اسم مبنی (اعراب مبنی محلی است):

- **معروف: ضمائر ، اسم اشاره ، اسم موصول ، اسم استفهام ، مرکب مزجّی**
- **غیر معروف: به مرور زمان گفته می شود.**

اسم معرب

- اعراب ظاهری : یا اصلی است یا نیابتی
- اعراب تقدیری:

الف) یا اعراب اصلی در تقدیر است :

۱- در اسم منقوص => فقط در حالت رفعی و جرّی
۲- در اسم مقصور => در هر سه حالت
۳- در اسم مفرد مضاف به یاء متکلم

ب) حروف نیابتی در تقدیر است => فقط در جمع مذکر سالم در حالت رفعی.

علائم و ویژگی های اسم : أل _ تنوین _ مضاف بودن

اسم یکی از ویژگی های فوق را دارد. هرگاه یکی از این علائم باشد علامت دیگر را نمی گیرد.اسم اگر أل گرفت مضاف واقع نمی شود.هرگز یک یا دو ویژگی همزمان در یک کلمه جمع نمی شوند.

مجرور شدن اسم یا به مضاف است => مضاف _ مضافٌ الیه (مضاف نقش نیست)
یا به حرف جر است => جار و مجرور (مررتُ بزیدِ)

نکات؛

- تنوین با أل جمع نمی شود.
- نون عوض تنوین با أل جمع می شود (الغلامان) ولی با مضاف جمع نمی شود (غلاما زیدِ)

مبنیّات

اولین از مبنیات ضمیر است که ضمائر به ۲ دسته تقسیم می شوند :

۱- متصل (چسبیده به کلمه قبل)

- مرفوعی در ماضی => هُوَ ، ا ، واو ، هی ، ا ، ن ، تَ ، تما ، تُم ، تِ ، تما ، تنّ ، تُ ، نا
- مرفوعی در مضارع => هو ، ا ، و ، هی ، ا ، ن ، أنتَ ، ا ، واو ، ی ، ا ، ن ، أنا ، نحن
- منصوبی و مجروری => هُ ، هما ، هم ، ها ، هما ، هنّ ، کَ ، کما ، کم ، کِ ، کما ، کُنّ ، ی ، نا

ضمائر منصوبی و مجروری:

- به فعل بچسبند => مفعول به : یَنصُرُکُم
- به اسم بچسبند => مضافٌ الیه : صدیقُکُم

به حرف جرّ بچسبند=> مجرور به حرف جرّ : الیکُم
نکته :

ضمیر " نا " بین ضمیر متصل مرفوع و مجرور مشترک می باشد. برای شناختن آن:

۱- اگر به فعل مضارع یا امر متصل شود => متصل منصوب و نقش مفعول را دارد.
۲- اگر به فعل ماضی متصل شود و قبل از " نا " ساکن باشد " نا " فاعل است و اگر قبل از آن متحرک باشد نقش مفعول را دارد.

منفصل
مرفوعی => هو ، هما ، هم ، هی ، هما ، هنّ ، انتَ ، انتما ، انتم ، انتِ ، انتما ، انتنَ ، انا ، نحنُ (ماضی ، مضارع ، امر)

منصوبی => ایّاهُ ، ایّاهما ، ایّاهم ، ایّاها ، ایّاهما ، ایّاهنّ ، ایّاکَ ، ایّاکما ، ایّاکم ، ایّاکِ ، ایّاکما ، ایّاکنّ ، ایّایَ ، ایّانا

مجروری => نداریم : چون منفصل یعنی بصورت مستقل استعمال شدن و هیچ وقت کلمه مجرور خواه ضمیر یا غیر ضمیر، از عامل جرّش که یا حرف است یا مضاف جدا استعمال نمی شود و همیشه متصل است و اگر ضمیر منفصل مجروری بیاید نفی غرض کرده ایم.چون مجرور شدن ضمیر به اتصال آن به حرف یا اسم مضاف است و این اتصال با منفصل بودنش منافات دارد.

نکته : ضمیر هیچ وقت مضاف واقع نمی شود.

موصول :

اسم مبهمی است که در تعیین معنایش نیاز به جمله دارد و آن جمله ای که ابهام موصول را برطرف می کند " جمله ی صله" نام دارد.
و باید از جمله صله ضمیری به موصول برگردد.

مثال : جاءَ الّذی قامَ ابوهُ => قامَ ابوهُ جمله صله است و ضمیر " ه " به الّذی بر می گردد.

۱- مختصّ مذکر

- **مفرد => الـّــذی**
- **تثنیه => الّـذانِ ، اللّذینِ**
- **جمع => الّذینَ ، الألی ، الألاء**

۲- مختصّ مونث

- **مفرد => الّـتی**
- **تثنیه => اللّتان ، اللّتینِ**
- **جمع => الّات ، اللاتی ، اللواتی ، اللاء ، اللائی ، اللّوائی**

مشترک => مَن ، ما ، أل ، أیّ ، ذا ، ذو

- **عود ضمیر به موصول مشترک به ۲ صورت است :**

۱- به اعتبار لفظ آن ها که بصورت مفرد مذکر است. یعنی عائد آن ها در جمله صله که به موصول مشترک بر میگردد اگر به اعتبار لفظ موصول در نظر بگیریم همیشه بصورت مفرد مذکر خواهد بود (در ۶ صیغه غایب)

۲- به اعتبار معنای موصول مشترک : چون موصول مشترک می تواند هم در مذکر و هم در مونث آن ، هم برای مفردها و هم تثنیه ها و جمع ها بکار گرفته شود، به اعتبار معنا ضمیر خاص آن معنا را عود می دهیم.
مثلا اگر برای جمع و مونث استفاده شده بود، ضمیر جمع مونث به آن بر می گردانیم و یا مثلا اگر در جایگاه مفرد مذکر اضافه شده بود، ضمیر مفرد مذکر استفاده می کنیم.

- **گفته شد که از جمله صله باید عائدی (بازگشت کننده ای) به موصول برگردد و این عائد باید مطابق موصول باشد. یعنی اگر موصول مفرد مذکر یا جمع مونث بود، ضمیر هم باید مطابق آن بیاید. پس در موصولات مختص عائد برای هرکدام ضمیر مختص خودشان عود داده می شود.**

جاءَ التی ابوها => ضمیر " ها " مطابق با " الّتی " است.

جاءَ اللاءِ ابوهنّ => ضمیر " هنّ " مطابق با " اللاءِ " است.

نکته : شمیر عائد باید از ضمایر غایب باشد.

مثال ها :

جاءَ الذی کَتَبَ (هو) _ جائت التی کَتَبَت (هی)

جاءَ اللّذان کتبا (الف)_ جائت اللّتان کتبتا (الف)

جاءَ اللّذین کتبوا (واو)_جائت اللّاءِ کتَبنَ (نون)

نکاتی درمورد جمله صله :

۱- رفع ابهام کند (جملاتی که رافع ابهام نیستند صلاحیت صله واقع شدن را ندارند)

۲- جمله صله باید خبری باشد (انشاء نمی تواند صله باشد) بنابراین امر و نهی و استفهام صله واقع نمی شوند.

۳- جمله ی صله می تواند فعلیه یا اسمیه باشد.

۴- از جمله صله باید عائدی به موصول برگردد.

اسم اشاره => اسمی است که بر معنایی همراه با اشاره به آن وضع شده باشد.

انواع اسم اشاره :

۱- مختص (به مکان)

- قریب => هُنا
- متوسط => هُناکَ
- بعید => هُنالِکَ ، هَنـّا ، هِنـّا ، ثـمّ َ، ثمـّةَ

۲- مشترک (بین زمان ، مکان ، انسان ، حیوان)

الف) مذکر

مفرد (ذا)

- قریب => خود لفظ اسم اشاره بدون پس و پیش برای اشاره به مفرد مذکر بکار می رود ولی گاهاً " هاء " تنبیه بر آن داخل می شود : هذا
- متوسط => برای این نوع اشاره لفظ " ذا " با کاف خطاب استعمال می شود : ذاکَ
- بعید => برای این نوع اشاره لفظ " ذا " علاوه بر کاف خطاب با لام بُعد نیز استعمال می شود : ذالِکَ

تثنیه (ذانِ ، ذَینِ)

- قریب => خود لفظ اسم اشاره بدون پس و پیش برای اشاره به مفرد مذکر بکار می رود ولی گاهاً " هاء " تنبیه بر آن داخل می شود : هذانِ ، هذینِ
- متوسط => برای این نوع اشاره لفظ " ذا " با کاف خطاب استعمال می شود : ذانِکَ ، ذَینکَ
- بعید => ندارد

جمع (اولی ، اولا ءِ)

- قریب => خود لفظ اسم اشاره بدون پس و پیش برای اشاره به مفرد مذکر بکار می رود ولی گاهاً " هاء " تنبیه بر آن داخل می شود: هاولی ، هأُلاءِ
- متوسط => برای این نوع اشاره لفظ " ذا " با کاف خطاب استعمال می شود : أُولکَ ، أُولائکَ

بعید => برای این نوع اشاره لفظ " ذا " علاوه بر کاف خطاب با لام بُعد نیز استعمال می شود: اولالِکَ (اولاءِ در بعید نداریم)
ب) مونث

مفرد (تا ، تی ، تِه ، تِهِ ، ذی ، ذِه ، ذِهِ)

- قریب => خود لفظ اسم اشاره بدون پس و پیش برای اشاره به مفرد مذکر بکار می رود ولی گاهاً " هاء " تنبیه بر آن داخل می شود.
- متوسط => برای این نوع اشاره لفظ " ذا " با کاف خطاب استعمال می شود.
- بعید => برای این نوع اشاره لفظ " ذا " علاوه بر کاف خطاب با لام بُعد نیز استعمال می شود.

تثنیه (تانِ ، تَینِ)

- قریب => خود لفظ اسم اشاره بدون پس و پیش برای اشاره به مفرد مذکر بکار می رود ولی گاهاً " هاء " تنبیه بر آن داخل می شود: هاتانِ ، هاتَینِ

- متوسط => برای این نوع اشاره لفظ " ذا " با کاف خطاب استعمال می شود: تانکَ
- بعید => ندارد

جمع (أُولی ، أُولاء)

- قریب => خود لفظ اسم اشاره بدون پس و پیش برای اشاره به مفرد مذکر بکار می رود ولی گاهاً " هاء " تنبیه بر آن داخل می شود.
- متوسط => برای این نوع اشاره لفظ " ذا " با کاف خطاب استعمال می شود.
- بعید => برای این نوع اشاره لفظ " ذا " علاوه بر کاف خطاب با لام بُعد نیز استعمال می شود: أُولالِکَ ، (أُولاءِ ندارد)

اسم استفهام:

اسمی است که برای پرسیدن (طلب فهم) بکار می رود.

- به توسط حرف => همزه و هَل
- به توسط اسم => ما ، مَن ، کَیفَ ، کَم ، أینَ ، متی ، ایّانَ

مَن اگر بعدش فعل لازم قرار بگیرد => "مَن" مبتدا و فعل لازم بعدش خبر می شود.
اسم استفهام اگر بعدش فعل متعدی قرار بگیرد و آن فعل دارای ضمیر مفعولی باشد => " مَن " مبتدا و فعل بعدش خبر است.
اگر فعل بعدش دارای ضمیر مفعولی نباشد => " مَن " مفعولٌ به مقدم و فعل بعدش فعل و فاعل است.

مَن جاءَ => جمله اسمیه : مَن : مبتدا ، جاءَ : خبر

مَن ضربهُ زیدٌ => مَن : مبتدا ، ضربهٔ زیدٌ : جمله فعلیه و خبر

مَن ضَربَ زیدٌ => مَن : مفعولٌ به مقدم ، ضربَ : فعل ، زیدٌ : فاعل

مرکب مزّجی

کلمه ای است که از ترکیب دو کلمه بوجود آمده است بدون آنکه بین آن دو کلمه نسبت اسنادی یا اضافی برقرار باشد.

اقسام مرکب مزّجی :

۱- یا هر دو عدد هستند : هر دو جزء آن مبنی بر فتح هستند مگر جزء اول در ۲ مورد :

الف) اِحدی عَشر ، هادی عشر ، ثانی عشر => که در این موارد جزء دوم مبنی بر سکون است.

ب) در اثنا عشر و اثنتا عشر که جزء اول معرب است و چون از ملحقات مثنی محسوب می شود اعراب مثنی را می گیرد. (تقدیری است)

۲-غیر عدد هستند: جزء اول بر همان حالتی که قبل از ترکیب داشته یا هنگام ترکیب حالتی به خود گرفته باقی می ماند و تغییری نمی کند و مبنی بر همان حرکت است. و جزء دوم آن بصورت غیر منصرف استعمال می شود. مثال : بَعل َ بَک => بَعلَبک

مرکبات :

الف) یا دارای نسبت هستند :

نسبت اسنادی

- در جمله اسمیه => خبر به مبتدا اسناد داده می شود. (مرکب تام)
- در جمله فعلیه است => فعل به فاعل نسبت داده می شود. (مرکب تام)

نسبت غیر اسنادی (اضافی)

- بین مضاف و مضافٌ الیه است (مرکب ناقص)

ب) دارای نسبت نیستند => مرکب مزّجی

مبتدا (ترکیب)

۱-اسمی

اسمی است که اولا جامد است (مشتق نیست)
ثانیا مسندٌ الیه است
ثالثا مجرد از عوامل لفظیه است و عاملش معنوی است

خصوصیت این ترکیب: خبر باید با مبتدا هم به لحاظ عدد و هم به لحاظ جنس مطابقت داشته باشد.

* گاهی خبر بر مبتدا مقدم می شود.

هندٌ قامَت – قائمةٌ
زیدٌ قامَ _ قائمٌ
زیدون قاموا _قائمون
هندات قمنَ _ قائمات

۲- وصفی

وصفی است که اولا بعد از نفی یا استفهام قرار گرفته است.
ثانیا آن وصف اسم ظاهر یا ضمیر منفصل (نه متصل) را به عنوان فاعل رفع داده باشد.
ثالثا مسندٌ به است نه مسندٌ الیه
رابعا رفع خود وصف بخاطر ابتدائیت است.

خصوصیت این ترکیب:
همانگونه که فعل عمل می کند وصف هم عمل می کند لذا اگر اسم بعد از وصف قرار گیرد آن وصف همیشه بصورت مفرد می آید ولی در جنس مطابقت می کند. و اگر وصف بعد از اسم قرار بگیرد باید در همه چیز مطابقت کند.

با حفظ این مقدمه : استفهام + وصف + اسم به ۴ صورت تصور می شود:

۱- وصف و اسم هردو مفرد باشند > هردو ترکیب جایز است

اسمی > چون شرایط ترکیب اسمی را داراست : هل قائمٌ زیدٌ

قائمٌ = خبر مقدم
زیدٌ =مبتدای مؤخر

وصفی > چون باز هم شرایط ترکیب وصفی را دارد : هَل قائمٌ زیدٌ => قائمٌ = مبتدای وصفی ، زیدٌ = فاعل جانشین خبر

۲- وصف مفرد و اسم بعد از آن تثنیه یا جمع باشد

أقائمٌ الزیدانِ > فقط ترکیب وصفی جایز است چون اولا شرایط ترکیب وصفی را دارد ثانیا شرایط ترکیب اسمی را ندارد چون از لحاظ عدد مطابقت ندارد.

۳- وصف و اسم بعد از آن هردو مطابق و غیر مفرد باشد.
هل قائمانِ الزیدان > فقط ترکیب اسمی است و نه وصفی چون اگر وصف در اسم ظاهر بعد از خود عمل کرده بود می بایست مفرد می آمد.

۴- وصف تثنیه یا جمع و اسم بعد از آن مفرد باشد:
أقائمانِ زیدٌ > هردو ترکیب ممتنع است چون شرایط هیچ کدام را ندارد.

مسندٌ الیه   مسندٌ به
مبتدای اسمی : زیدٌ   قائمٌ   =>
مبتدا______ خبر
اسنادی

۱- مجرد از عوامل لفظیه (عاملش معنوی است که ابتدائیت است)
۲- مبتدا مسندٌ الیه است
۳- رفع خبر همان ابتدائیت است

مسندٌ به   مسندٌ الیه
مبتدای وصفی : هل   زیدٌ   قائمٌ   =>
مبتدا______ فاعل جانشین خبر
اسنادی

۱- مجرد از عوامل لفظیه است
۲- مبتدا مسندٌ به است
۳- عامل رفع فاعل جانشین خبر مبتدا است

- اگر فعل ضمیری را رفع داد به عنوان فاعل در اینجا فعل باید با ضمیر مطابقت کند و ضمیر هم با مرجع خود:

مثال: هندانِ جائتا   مریم جائت   جائت مریم

- اگر فاعل فعل مذکر بود فعل هم مذکر می آید و اگر فاعل مونث بود فعل هم مونث می آید.

غالب کلام :

اسم + فعل => فعل هم از لحاظ عدد و هم از لحاظ جنس باید مطابقت کند.

زیدٌ قامَ _ زیدانِ قاما _ زیدون قاموا

هندٌ قامت _ هندان قامتا _ هنداتِ قمنَ

فعل + اسم => فقط به لحاظ جنس مطابقت می کند ولی به لحاظ عدد چه در صورت مذکر بودن اسم و چه در صورت مونث بودن اسم فعل همیشه مفردمی آید

	زیدٌ		**هندٌ**
قامَ =>	**زیدانِ**	**قامت =>**	**هندان**
	زیدونَ		**هندات**

- **برای اسم فاعل و اسم مفعول نیز نکته ی بالا صدق می کند.**

۱-	**۲-**
هل قائمة هندٌ	**هل هندٌ قائمة (هی)**
هل قائمة هندانِ	**هل هندان قائمتان (هما)**
هل قائمة هنداتَ	**هل هندات قائمات (هن)**

1. **وصف (قائمة) در ستون اول مبتداست ولی در ستون دوم خبر است**
2. **وصف در ستون اول مطابقت عدد ندارد ولی در ستون دوم مطابقت عددی دارد.**
3. **وصف در ستون اول فاعلش اسم ظاهر است ولی در ستون دوم فاعلش ضمیر مستتر است**

خبر

---

1. **خبر مبتدای اسمی است :**
که در اینصورت می گوئیم=> خبر اسمی است مسندٌ به که مجرد از عوامل لفظیه بوده (عاملش ابتدائیت است که معنوی است) و به همراه مبتدا مفید فایده و تکمیل کننده معناست. مانند:

قائمٌ در جمله : زیدٌ قائمٌ

2. **خبر مبتدای وصفی است:**
که در اینصورت در تعریفش می گوئیم => خبر اسمی است مسندٌ الیه که توسط وصف مرفوع شده که یک عامل لفظی است و به همراه وصف مفید فایده است.

- به اسم بعد از وصف (در ترکیب وصفی) فاعل جانشین خبر گفته می شود چون فاعل است (بخاطر اینکه توسط وصف مرفوع شده است)
- و جانشین خبر است چون اولاً بعد از یک مبتدا واقع شده است ثانیاً به همراه آن مبتدا مفید فایده است.

خبر

مفرد

جامد=> در این خبر مطابقت جنسی با مبتدا لازم نیست : الفکرُ عبادة

مشتق

ضمیر را رفع داده=> مطابقت خبر با مبتدا لازم است
زیدٌ قائمٌ (هو)

اسم ظاهر را رفع داده=> مطابقت خبر با مبتدا لازم نیست
هنـــد ٌ قائـــم ٌ ابـــو ها
مبتدا خبر فاعل مضافٌ الیه

جمله

اسمیه => زیـــد ٌ ابـــوهُ قائـمٌ
مبتدا خبر
ابو: مبتدا ہٌ: مضافٌ الیه قائمٌ: خبر

فعلیه => الصــــائم ٌ لا تُردُ دعوتُهُ
مبتدا خبر
لا تُردُ: فعل دعوتُ: فاعل ہُ: م الیه

*در اینصورت باید از خبر به مبتدا عایدی داشته باشیم و این عائد از لحاظ جنس و عدد با مبتدا مطابقت کند (هم جمله اسمیه و هم فعلیه)

شبه جمله یا

ظرف است => هل زیـــد ٌ عنـــد کَ
مبتدا خبر مضافٌ الیه

جار و مجرور است => زیـــد ٌ فی الـــدار
مبتدا جار و جرور- خبر

تعریف و تنکیر در مبتدا و خبر به این صورت است:
- اصل در مبتدا این است که معرفه باشد.
- اصل در خبر این است که نکره باشد.

در ۳ جا مبتدا می تواند نکره باشد:
- بعد از نفی و استفهام => أقائـــمٌ زیدٌ
- در صورتی که جمله دعا باشد => ســـلامٌ علیک
- در صورتی که خبر ظرف یا جار و مجرور مقدم باشد.
  فی الـــدارِ رجلٌ
  خبرمقدم مبتدای مؤخر

زیدٌ فی الـــدار
مبتدا خبر-شبه جمله
- اولا مثل جمله و تکمیل کننده معناست
- ثانیا فعلی در تقدیر است => کانَ (هوَ) از افعال عموم

تفاوت ضَرَبَ با کانَ => ضَرَبَ عمل وجودی است(بر وجود و انجام کاری دلالت دارد) اما در کانَ(بود) فقط بر بودن دلالت می کند (فقط بر وجود دلالت دارد)

معمول های فعل

فاعل - نائب فاعل

اسم مرفوعی که عامل مقدم به آن نسبت داده شده:

یا آن عامل مقدم (فعل) قائم به آن است یعنی وجود پیدا کردن فعل به فاعل بستگی دارد => تعریف فاعل
یا آن عامل مقدم واقع بر آن اسم است (یعنی فعل بصورت مجهول بر آن اسم مرفوع واقع شده است) => تعریف نائب فاعل

نکته: تقدیم فاعل بر فعل آن هم با حفظ ترکیب فاعلیت ممتنع است. چون اگر فاعل بر فعل مقدم شود نقش ترکیبی فاعلیت را از دست می دهد و بعنوان مبتدا قرار می گیرد.

قامَ زیدٌ = فعل و فاعل		زیدٌ قامَ = مبتدا – خبر

احکام فعل با فاعل و نائب فاعل

از جهت عدد:
۱-یا فاعل اسم ظاهر است => در اینصورت فعل همیشه بصورت مفرد می آید.
قامَ زیدٌ_ قامَ زیدانِ _ قامَ زیدونَ
۲-یا فاعل ضمیر است=> که در اینصورت ضمیر مطابق مرجع ضمیرش آورده می شود
زیدٌ قامَ _ زیدانِ قاما _ زیدونِ قاموا

از جهت جنس:

در حالت مذکر بودن فاعل: فاعل یا اسم ظاهر است یا ضمیر است=> در هر دو صورت فعل بصورت مذکر می آید.

در حالت مونث بودن فاعل:
فاعل اسم ظاهر است:
مونث حقیقی=> فعل مونث آورده می شود : ضربت هندٌ
مونث مجازی=>در این صورت دو وجه جایز است : تذکیر فعل مثل: طلعَ الشمس و تانیث فعل مثل: طلعتِ الشمس
فاعل ضمیر است:
یا به مونث حقیقی بر می گردد یا به مونث مجازی که در هر دو صورت فعل فقط بصورت مونث می آید=> الشمسُ طلعتَ (هی)

مثال ۱ : ضربَ زیدٌ _ ضربَ زیدانِ _ ضربَ زیدونَ

مثال ۲ : زیدٌ ضربَ (هو) _ زیدان ضربا (الف) _ زیدونَ ضربوا (واو)

مفعولٌ به

اسم منصوبی است که فعل فاعل بر آن واقع شده است.

۱- یا بصورت جمله است (مفعولٌ به ماده قول جمله است)

قُل هوَ اللهُ احد => هوَ = مبتدا		الله= خبر		هوَ الله = مفعولٌ به قُل

۲- یا بصورت مفرد است:

الف: اسم ظاهر است

نصرَ زیدٌ بکراً => نصرَ= فعل زیدٌ = فاعل بکراً= مفعولٌ به

ب: ضمیر است:

متصل است=> اهد نا : اهد = فعل و فاعل نا= مفعولٌ به
منفصل است=> ایاکَ نعبد ایاکَ= مفعول به نعبد= فعل و فاعل (نحن)

تقدیم مفعولٌ به بر عامل (فعل) جایز است => عمراً ضربتُ (ضربتُ عمراً)

تقدیم مفعولٌ به بر فعل در ۲ مورد واجب است:

۱- اسماء صدارت طلب مفعولٌ به واقع شوند => مَن ضربتَ (مَن استفهامی صدارت طلب است)
۲- ضمیر منفصل مفعولٌ به قرار گیرد و غرض تاکید باشد => ایاکَ نعبدُ

- تقدیم ماحقهُ التاخیر تاکید و حصر را می رساند.
- حق مفعولٌ به تاخیر است (یعنی باید بعد از فاعل بیاید اما حالا که مقدم شده است تاکید و حصر را می رساند)

مفعولٌ له

اسمی است که علت وقوع عامل خود را بیان می کند. (غالبا مصدر است)

بررسی مفعولٌ له
از حیث معنا:۱- تحصیلی ۲- حصولی

تحصیلی : اول فعل مذکور اتفاق می افتد بعد بعد مفعولٌ به بوجود می آید=> ضربتُ زیداً تأدیباً
حصولی: اول مفعولٌ به اتفاق می افتد بعد فعل صورت می گیرد=> قعدتُ عنِ الحربِ جبناً

از حیث اعراب: ۱- مجرور ۲- منصوب

مجرور: که در اینصورت بوسیله یکی از حروف جر که دارای معنای تعلیل هستند (لام ، من ، فی ، باء) مجرور می گردد
خرجَ زیدٌ للماء

منصوب: که نصب مفعولٌ له ۴ شرط دارد

۱-مفعولٌ له مصدر باشد
۲- مفعولٌ له از حیث زمان با عامل یکی باشد
۳- مفعولٌ له از حیث فاعل با عامل یکی باشد.
۴- مفعولٌ له مفید علت باشد

- اگر یکی از شرایط فوق را از دست داد باید مجرور شود.
- اگر مفعولٌ له این ۴ شرط را داشت هم می تواند مجرور شود و هم می تواند منصوب شود.

بیان ۳ مثال:

الف: هوَ الذی خلقَ لکم ما فی الارض => این مفعولٌ له نمی تواند منصوب شود چون مصدر نیست

ب: تهئاتُ بالسفر => زمان سفر با زمان آماده شدن برای سفر یکی نیست لذا سفر که مفعولٌ له است نمی تواند منصوب شود چون یکی از شرایط نصب اتحاد زمانی مفعولٌ له با عامل است.

ج: أکرمتُکَ لا ِکرامکَ ایایَ=> اکرام نمی تواند منصوب شود چون فاعل اکرام مخاطب است لکن فاعل مطلب قبلی متکلم است و یکی از شرایط اتحاد فاعلی بین مفعولٌ له و فاعل بود.

مفعولٌ فیه (ظرف)

اسم منصوبی است که برای بیان زمان وقوع عامل یا مکان آن آورده می شود. (معمولا جامد غیر مصدری است)

۱- مکان :

معین (محدود) => جلستُ فی المسجدِ

نامعین (نامحدود) => صلیتُ خلفَ علیِ

نکته۱ : اعراب مفعولٌ فیه منصوب است مگر ظرف مکان معین که به وسیله حرف جر "فی" مجرور می شود.
نکته۲ : مفعولٌ فیه می تواند در ابتدا و انتهای جمله بیاید.

۲- زمان :
معین (محدود) => الیوم اکملتُ لکم دینکم

نامعین (نامحدود)=> صامَ زیدٌ یوماً

مفعول مطلق

مصدر منصوبی است که بعد از فاعل خود قرار می گیرد تا ؛

۱- **آن را تاکید کند => ضربتُ زیدً ضرباً _ در ترجمه "چه - نی" می آید.**

۲- **نوع آن را بیان کند => ضربتُ زیدً ضربَ الشدید _ در ترجمه "به نوع" می آید.**

۳- **عدد آن را بیان کند => ضربتُ زیدً ضربةً _ مفرد ۱بار- مثنی ۲بار - جمع ۳بار**

نکته ۱ : راه تشخیص مفعول مطلق به اینصورت است که جنس فعل و مفعول مطلق یکی است. بعبارت دیگر مفعول مطلق مصدری از جنس فعل خودش است.

نکته۲: راه تشخیص انواع مفعول مطلق از هم:

مفعول مطلق تاکیدی=> بصورت مجرد و بی قید و بند می آید : ضربتُ عمراً ضربً

مفعول مطلق نوعی=> یا بعدش مضافٌ الیه می آید یا بعدش صفت می آید

جلستُ جلوساً حسناً
فعل و فاعل م مطلق صفت

ضربتُ زیدً ضربَ الشدیدِ
فعل فاعل م مطلق مضاف الیه

مفعول مطلق عددی=> در آخرش یک تاء می آید
جلستُ جلسةً _ جلستُ جلستین _جلستُ جلسات

حال

غالبا اسم مشتقی است که هیأت و چگونگی صاحب خود را بیان می کند.

هر حالی ذوالحالی دارد:

1. **فاعل است=> جاءَ زیدٌ راکباً : آمد زید در حالی که سواره بود.**
2. **مفعولٌ به است=> شربتُ ماءً بارداً : نوشیدم آب را در حالی که سرد بود.**

هر دو=> رأیتُ عمراً راکبین : دیدم عمر را در حالی که سواره بود.
اقسام حال:

حال مفرد=> جاءَ زیدٌ راکباً

حال جمله =>

اسمیه : یدُهُ علی رأسِهِ _ دستش بر سرش است.

فعلیه=> جاءَ زیدٌ یضحکُ _ آمد زید در حالی که خندان بود.

نکات:

۱-حال منصوب است

۲-اگر حال صدارت طلب باشد واجب است بر عامل خود مقدم شود => کیفَ جاءَ زیدٌ ؟ (از حال سوال می شود)

۳-اگر جمله حال واقع شد محلاً منصوب است=> جاءَ زیدٌ یَدُهُ علی رأسهِ (حال و محلاً منصوب)

تمییز

اسم منصوب و نکره جامدی است که رفع ابهام از ماقبل خود می کند. (یا ذات ابهام دارد یا نسبت در جمله ابهام دارد)

تمییز بر ۲ نوع است:

۱- رافع ابهام از ذات=> یعنی تمییز ابهام موجود در کلمه را برطرف می کند.
این کلمه یا از اسماء مقدار ، وزن ، کیل ، مساحت و ... است یا از اعداد است.

اعداد
صریح=> رأیتُ احدَ عشرَ کوکباً (به صراحت عدد را بیان کرده است)

غیر صریح=> کم رجلاً رأیتَ (به صراحت بیان نکرده است)

۲- رافع ابهام از نسبت در جمله=> یعنی ابهام و پیچیدگی موجود در جمله را برطرف می کند.

پیچیدگی موجود در جمله بر ۲ نوع است:

۱- جمله ی فعلیه=> اشتعلَ الرأسُ شیباً _ آتش گرفت سرش از جهت پیری)

۲-جمله ی اسمیه=> علی اکثرّ من سعیدٍ علماً

نکته۱:
عامل نصب در تمییز رافع از ذات => خود ذات می باشد
عامل نصب در تمییز رافع از نسبت => فعل یا شبه فعل موجود در کلام است.
نکته۲: فرق تمییز با حال

تمییز جامد است اما حل مشتق است.
تمییز رفع ابهام می کند اما حال بیان حالت می کند.
تمییز همیشه مفرد است اما حال هم می تواند مفرد باشد هم جمله.

نکات ترجمه ای بخش معمول های فعل

در مفعولٌ به بعد از مفعولٌ به "را-مَر" می آوریم => ضَرَبَ زیدٌ عمراً _ زد زید عمر را

در مفعولٌ له قبل از مفعولٌ له " به خاطر - برای اینکه - به علت - به دلیلِ " می آوریم=> ضربَ زیدً عمراً تأدیباً_ زد زید عمر را به خاطر ادب کردن

در مفعولٌ فیه قبل از مفعولٌ فیه "در" می آوریم=> صلیتُ خلفً زیدِ _ نماز خواندم در پشت سر زید

در مفعول مطلق

در تاکیدی آن به این شکل است=> ضرَبتُ زیدً ضرباً _ زدم زید را چه زدنی

در نوعی آن=> قبل از آن "به نوع" می آوریم=> ضربتُ زیدً ضربَ الشدید _ زدم زید را به نوع شدید

در مفرد یک => ضربتُ زیدً ضربةً

در مثنی دو => ضربتُ زیدً ضربتین

در جمع سه به بالا=> ضربتُ زیدً ضربات
در حال : قبل از حال کلمه "در حالی که" می آوریم=> شربتُ ماءَ بارداً _ نوشیدم آب را در حالی که خنک بود.

در تمییز: معمولا قبل از تمییز کلمه "از حیثِ - از جهتِ " می آوریم=> اشتعل الراسُ شیباً _ آتش گرفت سرش از جهت پیری.

راه تشخیص معمول های فعل که بصورت منصوب آمدند:

مفعولٌ به=> معمولا اسم جامد و قبلش فعل متعدی آمده است.
مفعولٌ له=> اولاً باید مصدر باشد ثانیاً بیانگر علت باشد.
مفعولٌ فیه=> معکولا اسم جامد است ، بیان ظرفیت می کند.
حال=>مشتق است ، بیان حالت فاعل یا مفعول را می کند.
مفعول مطلق=> مصدر است.مصدر از جنس قبل خودش.
تمییز=>نکره است.جامد است.قبل از تمییز ابهامی وجود دارد.

اقسام فعل

فعل لازم: فعلی است که فقط به فاعل نیاز دارد. به عبارت دیگر معنای فعل با همان فاعل کامل است => قامَ زیدٌ

فعل متعدی: فعلی است که علاوه بر فاعل به مفعولٌ به نیز نیاز دارد. به عبارت دیگر معنای فعل با فاعل کامل نمی شود مگر اینکه مفعولٌ به هم در کلام باشد.

اقسام فعل متعدی :

۱- یک مفعولی => ضربَ زیدٌ عمراً

۲- دو مفعولی

الف) **افعال قلوب** => افعالی هستند که معنای آن ها توسط اعضای باطنی و قوای درونی تحقق می یابد. و عبارتند از :

حَسِبَ ، خالَ ، زَعَمَ ، ظن (گمان کرد) _ عَلِمَ ، وَجَدَ ، رأی (یقین پیدا کرد)

مثال : رأی زیدٌ عمراً عالماً => عمرٌ عالمٌ (دو مفعول آن ها در اصل مبتدا و خبر بوده است)
فعل فاعل م به۱ م به ۲

ب)**افعال تصییر**=> افعالی هستند که به معنای گرداندن و از حالی به حال دیگر در آوردن می باشند=: صیرَ ، اتخذَ ، وَهَبَ ، جَعَلَ ، تَخِذَ ، تَرَکَ ، ردَ : به معنای گرداند.

(دو مفعول آنها در اصل مبتدا و خبر نبوده است)

ج) سه مفعولی => عبارتند از=> أعلمَ ، أخبرَ ، خبّرَ ، حدّثَ ، أری ، نبّأ ، انبأ

فعل

- معلوم=> فعلی است که فاعل در کلام ذکر شده باشد و هیئت فعل تغییر نکرده باشد : نصرَ زیدٌ بکراً
- مجهول=> فعلی است که فاعل در کلام ذکر نشده باشد و فعل به مفعولٌ به اسناد داده شده باشد و هیئت فعل تغییر کرده باشد.
- راه مجهول کردن فعل متعدی
- در یک مفعولی ها=> فاعل حذف شده و "مفعولٌ به" جای آن می آید
- در دو مفعولی ها و سه مفعولی ها=> فاعل حذف می شود و مفعولٌ به اول هرچه باشد جای فاعل می آید و اعراب رفع نائب فاعلی را می گیرد. ولی مفعول های بعدی همان اعراب خودشان را دارند.
مثال: اَعلمَ زیدٌ بکراً عمراً عالماً => أُعلِمُ بکرٌ عمراً عالماً

نواسخ

در لغت => باطل کننده ها

در اصطلاح=> کلماتی که بر میتدا و خبر داخل می شوند و اعراب آن ها را تغییر می دهند.

فایده

در لفظ=> اعراب مبتدا و خبر را باطل می کنند و اعراب جدید می دهند.

در معنا=> معنای جدید در جمله اسمیه بوجود می آورند.

انواع نواسخ

در افعال

- افعال قلوب => همان است که در دو مفعولی ها گذشت (که مبتدا را بعنوان مفعول به اول و خبر را بعنوان مفعول به دوم می گرفتیم)
- افعال ناقصه
- افعال مقاربه

در حروف

- شبیه به لیسَ
- شبیه به فعل
- لای نفی جنس

افعال ناقصه به لحاظ تغییرات لفظی :

- اولا بر سر مبتدا و خبر داخل می شوند
- ثانیا مبتدا را بعنوان اسم برای خود و خبر را بعنوان خبر برای خود قرار می دهند.
- شالثا اسم خود را رفع می دهند و خبر خود را نصب می دهند.

مثال : الــلّـــه حکیم ٌ => الله = مبتدا   حکیم ٌ = خبر

به لحاظ معنوی :

- در ایجاب و اثبات خبر برای مبتدا تغییری ایجاد می کنند (یعنی برای نفی خبر از اسم می آیند) => فقط لیس
- در ایجا ب و اثبات خبر برای مبتدا تغییری ایجاد نمی کنند => در همگی ثبوت خبر برای اسم وجود دارد منتها در عده ای از این افعال فقط ثبوت خبر برای اسم وجود دارد و اثر معنوی هم ندارند.

در عده ای از این افعال علاوه بر ثبوت خبر برای اسم می فهماند که این ثبوت در یک زمان خاص هم بوده است:

- فقط صبح است => أصبحَ
- فقط ظهر است => أضحی
- فقط شب است => أمسی
- فقط در طول روز است => ظلّ َ
- فقط در طول شب است => باتَ

در عده ای از این افعال علاوه بر ثبوت خبر برای اسم ، دوام خبر برای اسم را هم می فهماند:

- ما فَتَئَ ، ما نفکّ َ ، ما بَرِحَ ، مازالَ

مثال : مازالَ زیدٌ امیراً => زید قبلا امیر بوده ، هنوز هم هست

در عده ای از این افعال علاوه بر اینکه خبر برای اسم ثابت است می فهماند که چیزی به این ثبوت خبر برای اسم وابسته و معلق است:

مثال: إجلس مادامَ زیدٌ جالساً => بنشین تا زمانی که زید نشسته است

افعال ناقصه در مجموع دو دسته اند:

۱- نفی خبر از اسم می کردند => لیسَ
۲- اثبات خبر برای اسم می کردند.

چه "ما" مصدری ، چه "ما" نافیه صدارت طلب هستند.

"ما: نافیه در => مازالَ ، مابرحَ ، ما فتَئیَ ، ما نفکّ

ما مصدریه در => مادام

۴ نکته :

۱- تقدیم خبر افعال ناقصه بر اسمشان جایز است : کانَ زیدٌ قائماً => کانَ قائماً زیدٌ
۲- تقدیم خبر افعال بر خودشان دو صورت دارد:

الف) یا اول افعال دارای ما هست (نافیه یا مصدریه) => تقدیم خبر جایز نیست

مثال: ما کانَ زیدٌ قائماً => قائماً ما کانَ زیدٌ (غلط است)

ب) اول افعال دارای "ما" نیست => تقدیم خبر جایز است

۳- تقدیم خبر بر خودِ "لیس" اختلافی است.

۴- تقدیم اسم افعال ناقصه بر خودشان جایز است (با حفظ نقش اسم بودن افعال ناقصه)

مثال: کانَ زیدٌ قائماً (صحیح است) _ زیدٌ کانَ قائماً (غلط است)
مقدمه بحث بعدی:

اگر کلماتی مسندٌ الیه و مسندٌ به داشت آن کلام تام است. هرچند در افعال متعدی علاوه بر فعل (مسندٌ به) و فاعل (مسندٌ الیه) به مفعولٌ به هم نیاز داریم. در اینجا می گوئیم کلام کامل است ولی کاملتر نیست.

افعال دو دسته اند ؛

۱- تامه => افعالی که با آمدن مرفوعشان کلام کامل و تام می شود. هرچند بعضی از این افعال به مفعولٌ به هم نیاز داشته باشند و با آمدن مفعولٌ به کلامشان کاملتر می شود.چون با وجود مرفوع کامل بود.
۲- ناقصه=> افعالی که با آمدن مرفوعشان کلامشان کامل نیست مگر آنکه منصوبی هم (بعنوان خبر) کنارشان قرار بگیرد.

افعال مقاربه => افعالی هستند که بر سر مبتدا و خبر داخل شده و مانند افعال ناقصه عمل می کنند.

شباهت ؛

- هر دو بر سر مبتدا و خبر داخل می شوند.
- هر دو با وجود مرفوع کلامشان کامل نیست و باید منصوبی ذکر شود.
- هر دو مبتدا را بعنوان اسم و خبر را بعنوان خبر برای خود می گیرند.
- هر دو مبتدا را رفع و خبر را نصب می دهند.

افتراق؛

- معنای افعال مقاربه با ناقصه کاملا متفاوت است.
- خبر افعال مقاربه باید مضارع باشد ولی خبر افعال ناقصه می توانست از هر نوع باشد.

تقسیم افعال مقاربه به لحاظ معنا؛

۱- افعال رجاء => برای امید داشتن حصول خبر برای اسم می آیند : عسی ، حری ، اخلولَقَ

مثال: عسی رَبَکُم اَن یَرحَمَکُم _ حری الغائب أن یَحضُرَ _ إخلولَقَتِ أسماءِ أن تَمطُرَ

- از آنجا که خبر این افعال مضارع است و فعل هم جمله است، لذا افعال این ها محلا منصوب می شود.

۲- افعال قرب=> برای نزدیکی حصول خبر برای اسم می آیند: کادَ ، کَرَبَ ، أوشَکَ

کادَ الفقر أن یکونَ کفراً _ کربَ البستانیُ أن یقطعُ الشجرة _ اَوشکَ المال أن یُغنی

- مشتقات افعال ناقصه اعم از امر، مصدر، اسم فاعل و اسم مفعول مثل ماضی این افعال عمل می کنند.

۲- افعال شروع => حاصل شدن خبر برای اسم : أنشَاَ ، طَفِقَ ، جَعَلَ ، أخَذَ

زیدٌ یکتبُ رسالةٌ (زید شروع به نوشتن رساله کرد)
نکات:

- اقتران خبر این افعال به أن ناصبه سه صورت دارد:
- ۱- واجب بر افعال رجاء
- ۲- جائز بر افعال قرب
- ۳- ممتنع بر افعال شروع

- از آنجایی که خبر این افعال فعل مضارع است و فعل هم با فاعلش جمله محسوب می شود لذا خبر این افعال محلا منصوب است.
- مشتقات این افعال مثل ماضی این افعال عمل می کنند.

توضیح اجمالی پیرامون افعال خبری و انشائی:

افعال خبری : مثبت اند => فعل ماضی و مضارع
منفی اند => فعل جحد و نفی (ماضی منفی ، مضارع منفی)
افعال انشائی:
طلبی اند: انجام فعل => امر _ ترک فعل => نهی _ فهم فعل => استفهام
غیر طلبی اند: افعال مدح و ذّم _ فعل تعجب

افعال مدح و ذمّ

افعالی اند که برای ایجاد ستایش (مدح) یا نکوهش (ذمّ) می آیند.

افعال مدح : نِعمَ _ حبّـــذا
افعال ذمّ : بِئسَ _ ساءَ

- یکبار از آثار خوبی یا بدی شخص خبری را حکایت می کنیم، چنین چیزی خبری است. مثلا می گوئیم فلانی کارش درست است.
- یکبار در مقام بیان خوبی و بدی از شخص هستیم، بدون آنکه حکایتی ازخوبی ها وبدی هایش داشته باشیم (این قسمت توسز این افعال بیان می شود)

خصوصیات افعال مدح و ذمّ:

۱- به لحاظ ساختار سه رکن دارند:

- فعل مدح و ذمّ
- فاعل و بعد از آن فاعل => یا تمییز هست _ یا نیست . مثل : نِعمَ الرجلُ زیدٌ
- اسم مخصوص

۲- به لحاظ خود فعل:
همیشه به یک شکل ثابت می آیند ولی اگر فاعل آن ها مونث باشد یک تاء تانیث به آخر آن ملحق می شود.

۳- به لحاظ فاعلیت: فاعل آن باید همیشه معرفه باشد.

۴-به لحاظ مخصوص: یا باید معرفه باشد یا نکره ی خاصه باشد.

۴- به لحاظ نوع فاعل:

یا اسم ظاهر أل دار است و معرفه است => نعمَ الرجلٌ زیدٌ

یا ضمیر مستتر است => نِعمَ (هو) رجلاً زید

ساختار فعل مدح یا ذم

فعل + فاعل + مخصوص → م م و قبل خ مقدم / خبر برای مبتدای محذوف

فعل+ فاعل + تمییز + مخصوص → م موخرو قبل خ مقدم / خبر برای مبتدای محذوف

نکته : فاعل در حبّذا کلمه "ذا" می باشد و همیشه بصورت مفرد می آید و هیچ تغییری نمی کند.

حبـّذا زیدٌ _ حبـّذا الزیدانِ _ حبـّذا الزیدونَ _ حبـّذا هندٌ و ...

فعل تعجب

فعلی است که برای بیان تعجب و شگفتی متکلم وضع شده است.

فعل تعجب دارای دو صیغه است:

۱-ما أفعَلَهُ (بصورت فعل ماضی است) ما + أفعَل _ اسم منصوب (مفعول)

(هو مستتر در آن فاعلش می باشد که به "ما" به معنای شیء که در اصطلاح مای تعجبیه نام دارد)

مثال : ما أفعـَل ایّاهٌ => ما=مبتدا _ أفعل = فعل و فاعل (هو) _ ایّاه= مفعول به _ أفعل ایّاهُ = خبر

۳- أفعَل به (بصورت فعل امر است) => أفعل + ب (جارّه) + اسم مجرور (که فاعل است)

مثال : ما أحسن زیداً (چقدر زید نیکوست) => أحسن گرچه ظاهر امری دارد ولی بصورت امری معنا نمی شود. بلکه بصورت ماضی معنا می شود.

نکات:

۱- ما در ما أفعله همیشه مبتداست و مابعدش خبر است لذا قالب ما افعله قالب اسمیه است. ولی قالب أفعل به فعلیه است.

۲- متعجبٌ منه باید معرفه باشد

مثال: ما أحسَن زیداً => ما= مبتدا _ أحسن = فعل و فاعل _ زیداً = مفعول به _ أحسن زیداً= خبر

حروف

حروف => عامل => عمل لفظی دارند => همگی دارای معنا هستند (زیادند) مثل حروف جرّ
عمل لفظی دارند اما دارای معنا نیستند (تعداد کمی از حروف)

حروف=> غیر عامل=> عامل لفظی اند=> ممکن است معنا داشته باشند (تعداد زیادی اند) => قد جاءَ زیدٌ
ممکن است معنا نداشته باشند => یک یا چند مورد => مثل نون وقایه

اولین از حروف عامل حروف جرّ هستند.

حروف جرّ به لحاظ معنا => ۱- اصلی ۲- زاید ۳- شبه زاید

اصلی=> معنا دارند ، متعلق هم دارند
زاید=> فقط برای تاکید می آیند ، متعلق هم ندارند.
شبه زاید=> معنی دارند ، متعلق ندارند.

حروف جرّ به لحاظ مجرور

۱- فقط بر اسم ظاهر داخل می شوند => تاء_حتی_کاف_مُنذُ_مُذ_واو
۲- هم بر اسم ظاهر و هم بر ضمیر داخل می شوند => مابقی (مثل بزیدِ)

متعلق حروف جرّ

۱- فعل

۲- شبه فعل

مصدر ، اسم فاعل و مفعول ، اسم فعل ، اسم تفضیل ، صفت مشبهه ، اسم مبالغه

نکته : حروف جرّ بخاطر اینکه معنای مجرورشان را به سمت متعلقشان می کشانند، معروف به جار (کشاندن) شده اند.
ثانیا با آمدن جار و مجرور ابهام موجود در متعلق برطرف می شود و بعبارتی با آمدن جارومجرور کلام کامل تر می شود.

مثال : سِرتُ من البصرةِ الی الکوفة => کامل تر است و ابهام سِرتُ را برطرف کرده است.

- همیشه بعد از اسم فاعل بایدِ به دنبال فاعل باشیم

راه تشخیص حروف جرّ

زاید => اولاً معنا ندارد ، ثانیا با نبودش خللی به معنای کلام وارد نمی شود.

اصلی=> دارای معنای خاصی است ، با نبودش معنای کلام به هم میریزد.

حروف قسم :

- بعدش جمله ای بعنوان قسم می آید.
- معمولا به ابتدای جمله (لــَ) اضافه می شود که به معنای هرآینه می باشد.
- اگر در جمله جواب قسم فعل مضارع آمده بود به آن نون تاکید اضافه می شود.

شرایط زاید شدن مِن :

۱- بعد از نفی یا استفهام بیاید => ما قامَ مِن احدِ

۲- مجرورش نکره باشد.

۳- مجرورش فاعل ، مفعول مبتدا باشد.

- نکره در سیاق نفی (بعد نفی) افاده عموم می دهد.

تفاوت بین لام استحقاق و اختصاص:

لام اختصاص=> بین دو ذات قرار می گیرد : الکتابُ لزیدِ (کتاب و زید هردو اسم ذات)

لام استحقاق=> بین یک اسم معنا و اسم ذات قرار می گیرد : الحمدُ لله (الحمد اسم معنا و لله اسم ذات)

(لــ) جارّه :

- اگر بر سر اسم ظاهر بیاید مکسور است => لِزیدِ
- اگر بر سر ضمیر بیاید مفتوح است => لَکَ

خصوصیات رُبّ

۱- صدارت طلب است
۲- متعلق نمی خواهد چون شبه زاید است اما معنا دارد (چه بسا، چه بسیار ، چه کم)
۳- همیشه برای مجرور ربّ یک صفت می آورند
۴- مجرور ربّ همیشه نکره است. (با توجه به این مورد و مورد قبل پی می بریم که مجرور ربّ نکره وصف شده است)
۵- مجرور ربّ علاوه بر مجرور بودن یک نقش ترکیبی جداگانه ای هم دارد.

مثال : رُبَّ رجلٍ کریمٍ فی الدارِ (چه بسیار مرد کریمی درخانه است)

ترکیب : رُبّ: حرف جرّ شبه زاید ، رجلٍ : مجرور به رُبّ ، در محل رفع ، مبتدا ، کریمٍ: صفت برای رجل ، فی الدار: جار و مجرور متعلق به عامل مقدر،خبر

مُذ _ مُنذُ

- اگر زمان مجرورشان ماضی باشد به معنای "من" می آید => ما رأیتُهُ مُذ یومِ الجمعة (ندیدم اورا از روز جمعه)
- اگر زمان مجرورشان حال باشد به معنای "فی" می آید=> ما رأیتُهُ مُنذُ یومنا (ندیدم او را در امروز)

حروف ناصب فعل مضارع

أن :

- فعل مضارع را تاویل به مصدر می برد و جمله را تبدیل به مفرد می کند.
- معنای فعل را مختص به آینده می کند.

لَن :

- منفی می کند.
- فعل آن همراه تاکید است.
- زمان فعل مضارع را مختص آینده می کند.

کَی:

- ما قبل را علت برای مابعد قرار می دهد.
- تاویل به مصدر می برد.

اذَن :

- برای جواب و جزای مطلب قبل می آید.

شرایط نصب اذن :

- صدر کلام باشد.
- بین اذن و فعل مضارع فاصله نباشد.
- زمان فعل مضارع آینده باشد.

مهم*

إن شرطیه:

جمله اول شرط است => جمله شرظیه باید فعل باشد و این فعل:

ماضی است=> محلا مجزوم است.
مضارع است=> لفظا مجزوم است.

جمله دوم جواب شرط است=>
این جمله اگر فعلیه باشد و فعلش ماضی => محلا مجزوم است.
اگر فعلش مضارع باشد=> لفظا مجزوم است.
اگر اسمیه باشد => محلا مجزوم است و بر سر آن فاء جواب شرط می آید. (إن تجلس فأنا أجلسُ)

إن تَضرب أضرِب

إن ضَرَبتَ ضربتُ

إن تَضرب ضَرَبتُ

إن ضربتَ أضرِب

حروف ناصب اسم

واو به معنای مَعَ

علت نامگذاری مفعول معه این است که می خواهد بفهماند که این منصوب به همراه فاعل فعل قبل متحداً انجام داده اند.

جاءَ زیدٌ و <u>عمراً</u>

۱- **اولا عمر منصوب است لذا نمی تواند فاعل باشد.**
۲- **اگر بگوییم عطف شده است به فاعل ، اعراب معطوف باید مثل معطوفٌ اله باشد**
۳- **-مفعول به نیست چون بین فاعل و مفعول به واو فاصله نمی شود و فعل لازم است. بنابراین نتیجه میگیریم مفعول معه است.**

الا استثنائیه

برای خارج کردن مابعد از حکم ماقبل می آید.

جاءَ القومُ الّا زیداً=> جاء : فعل ، القوم : فاعل و مستثنی منه ، الا: حرف استثنا ، زیداً : مستثنی ، عامل نصب الا

- **گاهی مستثنی منه در کلام ذکر می شود و کلام متصل است=> زمانی است که مستثنی جزء حقیقی مستثنی منه باشد.**

  جاء َ القومُ الا زیداً

- **گاهی مستثنی منه در کلام ذکر می شود و کلام منقطع است=> زمانی است که مستثنی جزء حقیقی مستثنی منه نباشد.**

  جاءَ القومُ الا حماراً

- **گاهی مستثنی منه از کلام حذف می شود و کلام نیز منفی است => مستثنی مفرغ**
  اعراب مستثنی مفرغ بر حسب کلام است (یعنی باید بررسی شود که چه اعرابی می گیرد)

  مثال : ما جاءَ الا زیدٌ => زیدٌ : مستثنی مفرغ ، مرفوع بنا بر فاعلیت

  بعبارتی اگر وقتی مستثنی منه حذف شود اعرابش به مستثنی داده می شود.

حروف عامل

حروف مشبهه بالفعل

1. **تعداد حروفشان مثل فعل است. فعل سه و چهار حرفی داریم ، این ها هم این چنین هستند.**
2. **آخر این حروف مثل آخر فعل ماضی مبنی بر فتح است.**
3. **در این حروف معنای فعل وجود دارد.**
4. **عمل این حروف مثل فعل متعدی است. یعنی هم مرفوع را می گیرند و هم منصوب می گیرند. منتها اول منصوب را می گیرند و بعد مرفوع را. (بخلاف فعل)**

حروف عاملی که بر سر مبتدا و خبر داخل می شوند

- حروف مشبهة بالفعل
- حروف شبیه لیسَ
- لای نفی جنس

اولین از حروف مشبهةٌ باالفعل الف و نون مشدد (انُ) است:

- که گاهی مفتوح است => أنّ
- گاهی مکسور است=> إنّ

أنّ:

اولا خبرش را تاویل به مصدر می برد و بعد از آوردن مصدر آن را به اسمش اضافه می کند.

زیدٌ قائمٌ (جمله تام) => أنّ زیداً قائمٌ (جمله ناقص است اما تاکید دارد) _ قیامٌ زیدٍ (تاکید ندارد) => هردو حالت جایز است.

ثانیا اسم و خبرش در مکان مفرد است چون تاویل به مصدر می رود و مصدر هم قطعا جمله نیست و مفرد است.
ثالثا أنّ دارای تاکید است.

إنّ :

اولا با اسم و خبرش معنای کاملی دارد و یک جمله تام محسوب می شود.
ثانیا دارای تاکید است.

وجه اشتراک أنّ و إنّ => ۱- هردو بر سر جمله اسمیه می آیند. ۲- هردو برای تاکید می آیند.

وجه افتراق أنّ و إنّ => أنّ تاویل به مصدر می برد بخلاف إنّ _ أنّ با اسم و خبر خودش ناقص است بخلاف إنّ.

أنّ => به معنای اینکه _ أنّ زیدً قائمٌ => تاکید دارد و ناقص است

إنّ => به معنای همانا_ إنّ زیدً قائمٌ => تاکید دارد و جمله کامل است.

نتیجه میگیریم:

زمانی که إنّ گفته می شود یعنی نیازمند جمله کامل هستیم. و زمانی که أنّ گفته می شود نیازمند به مفرد هستیم.

موارد وجوب کسر إنّ :

۱- در ابتدای کلام => إنّ زیداً قائمٌ

۲- بعد از موصول => جاءَ الذی إنّ اباهُ قائمٌ

۳- بعد از ماده قول => قال إنّهُ یَقولُ إنّها بقرةٌ

۴- بعد از قسم => والعصر إنّ الانسانَ لفی خُسر (لــَ یا لام جواب قسم چون نمی تواند با إنّ جمع شود با فاصله از آن آورده می شود)

۵- بعد از ندا => یا لوطُ إنّا رُسُلُ ربّکَ (جمله ی ندائیه)

موارد وجوب فتح أنّ

۱- اگر در محل رفع قرار بگیرد => بَلَغَنی أنّ زیداً عالمٌ (تاویل به مصدر می رود) => بَلغنی علمٌ زیدٍ (بعد از اینکه تاویل به مصدر رفت مرفوع می شود بنابرفاعلیت برای فعل ماقبل خود.

۲- اگر در محل نصب قرار بگیرد=> عَلِمتُ أنّکَ قائمٌ (تاویل به مصدر می رود) => عَلِمتُ <u>قیامَکَ</u> _مفعول به علمت)

۳- اگر در محل جّر قرار بگیرد:

یا قبلش مضاف است => عَجِبتُ مِن أنّکَ قائمٌ
یا حرف جرّ است

لکنّ

۱-رفع حکمی که از کلام ماقبل خطور می کند (برای رفع احتمال)
۲- بین دو کلام واقع می شود.
۳-مابعد و ماقبل لکنّ یکی بصورت مثبت و دیگری بصورت منفی است.

مثال: لَیسَ الخیرُ أنّ یَکثُرَ مالُک و وَلَدُک لکنّ الخیرُ ان یکثرَ عِلمُکَ

لیتَ => برای موارد تمنی می آید و تمنی یعنی آرزو. پس آرزو را با لیتَ بیان می کنند.

جنس آرزوهایی که با لیت بیان می شود:

۱- آرزوی محال =: لَیتَ الشبابَ یقوُدُ (ای کاش جوانی برمیگشت)

۲- آرزوی ممکنی که توقع حصولش بعید است => لَیتَ زیداً عالمٌ (ای کاش زید عالم بود)

- پس لیت برای آرزوی غیر ممکن استعمال می شود (لیت جزء جملات انشایی است)
- تمنی (آرزو) از انشائات غیر طلبی است. پس لیت با اسم و خبرش انشایی است.

ترجّی => لعلّ برای ترجّی است. یعنی امید حصول خبر برای اسم. بعبارت دیگر طلب امر محبوبی که انتظار حصول خبر برای اسم می رود.

لعلّ الساعَة قریبٌ

کأنّ => در مورد خبر برای اسم می آید. => کأنّ زیداً السدُ (زید شبیه شیر است)

حروف شبیه به لیسَ در ۳ چیز شباهت دارند:

۱- معنای آن نفی است و برای منفی کردن می آیند.
۲- بر سر مبتدا و خبر داخل می شوند.
۳- مبتدا را بعنوان اسم خود رفع می دهند و خبر را بعنوان خبر برای خود نصب می دهند.

- لیسَ فعل ناقصه بود اما اینها حروف هستند.

شرایط عمل "ما" و "لا"

۱- اختصاصی
۲- اشتراکی

اختصاصی لا : نصب به خبر و رفع به اسم => لا رجّلٌ قائماً : اسم و خبر لا باید نکره باشند.

اختصاصی ما : إن زائده بعد از "ما" قرار نگیرد => ما إن هذا بشرٌ

اشتراکی :

۱- اسم و خبر آن ها جابجا نشود.
۲- بعد از آن ها " إلّا قرار نگیرد (نفی آن ها توسط الّا شکسته نشود) => ما محمدٌ الّا رسولُ الله

تفاوت "ما" و "لا"

۱- "ما" برای نفی حال است ولی "لا" برای مطلق نفی است (در سه زمان ماضی، مضارع و امر)

۲- اسم "ما" هم می تواند نکره باشد و هم معرفه بخلاف "لا" که فقط نکره است.

۳- باء زائده بر سر خبر "ما" می آید بخلاف "لا" => ما زیدٌ بقائم

۴- إن زائده بعد از "ما" قرار می گیرد بخلاف "لا"

خصوصیات لای نفی جنس:

۱- بر سر مبتدا و خبر می آید.
۲- مبتدا باید نکره باشد.
۳- نصب به مبتدا و رفع به خبر می دهد.

اعراب لای نفی جنس:

اگر اسم آن مضاف باشد منصوب است => لا غلامَ رجلٍ فی الدارِ

اگر اسم آن مفرد باشد مبنی بر فتح است.=> لا رجلَ فی الدارِ (اگر رجل اسم معرب بود تنوین می گرفت و می توانست مضاف واقع شود اما چون "لا" آمده تنوین نگرفته است.

عمده تفاوت مثال ها :

لا رجلٌ قائماً (مردی ایستاده نیست) => ممکن است پسر بچه ای هم ایستاده باشد.

لا رجلَ قائماً (هیچ مردی ایستاده نیست) => حتی پسر بچه ای ایستاده نیست.

شرایط عمل لای نفی جنس:

۱- اسم و خبر آن جابجا نشود.
۲- اسم آن نکره باشد.
۳- حرف جرّ روی "لا" نیاید.

عطف :

۱- کاربرد لفظی=> حرف عطف باعث می شود معطوف اعراب معطوفٌ علیه را بگیرد.

۲- کاربرد معنوی=> هرکدام ویژگی خاصی دارند که بیان می شود.
مثال ها:

فعلیه => جاءَ زیدٌ و عمرٌ (مرفوعی)

اسمیه=> زیدٌ و عمرٌ جائا (مرفوعی)

معطوف منصوبی => ضَرَبتُ زیداً و عمراً

تقسیم حروف عطف به لحاظ معنا:

۱- حروفی که حکم ماقبل عاطفه و مابعد آن یکی است. بعبارتی دیگر ماقبل و مابعد حروف، تشریک در حکم دارند.

مثال : جاءَ زیدٌ و عمرٌ (حکم زید آمدن است و همچنین عمر)

واو => تشریک در حکم دارد اما بدون فایده دادن ترتیب : جاءَ زیدٌ و عمرٌ
فاء=> تشریک در حکم دارد اما با فایده ترتیب و اتصال.
ثمّ => تشریک در حکم دارد اما با فایده ترتیب ولی انفصال : زیدٌ جاءِ ثمّ عمرٌ

۲- حروفی که ثبوت حکم برای یک طرف آن هاست:

أو => ثبوت حکم بدون تعیین است : تَزَوّجَ هنداً أو أُختها (یا هند را انتخاب کن برای ازدواج یا خواهرش را)

بَل=> برای تعیین حکم است اما با روی گرداندن از ماقبل و اثبات آن برای مابعد :

جاءَ زیدٌ بَل عمرٌ => زید آمد، آه بلکه عمر آمده است (اشتباه کرده و می خواسته بگوید عمر آمده اشتباها گفته زید آمده است)

لا => برای تعیین حکم است اما اثبات حکم برای ماقبل و رد حکم از مابعد : جاءَ زیدٌ الا عمرٌ (زید آمد نه عمر)
حروف استفهام:

هل=> زمان کلام مشترک بین حال و آینده : هل یَضربُ زیدٌ عمراً

همزه أ => فقط حال : أقائمٌ زیدٌ

"ما" و "لا" در فعل امر نمی آیند:

۱-بر سر جمله فعلیه می آیند:

ماضی=> ما ضَرَبَ زیدٌ عمراً (غیر عامل است)
مضارع=> لا یَضرِبُ زیدٌ عمراً (غیر عامل است)

۲-بر سر جمله اسمیه می آیند:

عامل اند=> که همان شبیه به لیسَ است.
به همراه حفظ شرایط : لا رجلٌ قائماً _ ما زیدٌ قائماً

غیر عامل اند=> فقط نفی می کنند: که این "ما" و "لا" همان حروف شبیه به لیسَ هستند اما شرایط عمل در آن ها رعایت نشده است.

ما إن زیدٌ قائمٌ

۳-بر سر مفرد بیایند=> قطعا عاطفه هستند : لا فی الدارِ رجلٌ

حروف غیر عامل

حروف جواب

نَعَم => برای تائید کلام قبل است.

۱- کلام ماقبل خبری است :

مثبت مثل => جاءَ زیدٌ : نَعَم

منفی مثل => لم یجی زیدٌ : نَعَم

۲- کلام ماقبل سوالی است:

مثبت مثل => أیَقُم زیدٌ ؟ : نَعَم

منفی مثل=> ألَم یَقُم زیدٌ؟ : نَعَم

بلی

اولا کلام ماقبل منفی است و ثانیاً ماقبل را مثبت می کند.

ألَستُ بربّکُم قالو بلی (من پروردگار شما نیستم => بله هستی)

لا

اولاً کلام ماقبل مثبت است ثانیا ماقبل را منفی میکند برعکس بلی.

أجاءَ زیدٌ، لا (زید آمد؟ نه)

قَد

فقط بر سر فعل می آید

۱- ماضی => معنای فعل را تاکید می کند و به معنای "به تحقیق" می باشد.

قَد افلَحَ المومنون (به تحقیق رستگار می شوند مومنان)

۲- مضارع=> فعل را ۵۰% _ ۵۰% یا ۷۰%_۳۰% می کند. به معنای " گاهی" یا "گاهاً "

قَد یَضرِبَ زیداً عمراً

پس قد فعل ماضی معروف به " قد تحقیقی " و قد فعل مضارع معروف است به " قد تقلیلی"

حروف مصدری

حروفی هستند که مابعد خود را تاویل به مصدر می برند => أن _ کی _ لو _ ما _ أنّ

بررسی حروف مصدری:

۱- به لحاظ عمل :

عامل=> که عمل نصب دارند : أن _ کی => فقط فعل مضارع را نصب می دهند. أنّ => فقط اسم را نصب می دهد.

غیر عامل=> هیچگونه عملی را ندارند: لو_ما => فقط تاویل به مصدر می برند.

۲- به لحاظ مابعدشان:

فقط بر فعل داخل می شوند => هم بر ماضی و هم بر مضارع => أن _ ما _ لو
فقط بر مضارع داخل می شود=> کی

فقط بر اسم(جمله اسمیه) داخل می شوند=> أنّ

۳- به لحاظ تاویل بردن به مصدر:

در أنّ => به این شکل است که خبرش تاویل به مصدر می رود و بعد به اسمش اضافه می شود:

أَلَم تَرَ أنّ الله انزَلَ مِنَ السماءِ ماءً => أنزَلَ اللهِ منَ السماء ماءً

در مابقی=> مصدر فعل آورده میشود و به فاعلش اضافه می شود.

تذکر:
فاعل فعل یا اسم ظاهر است=> در این صورت فاعل مصدر مجرور می شود.
یا ضمیر است=>معادل همین ضمیر مرفوعی ، از داخل ضمائر مجروری بعنوان فاعل مصدر که در ترکیب مضافٌ الیه می باشد می بریم.

أن تصوموا خیرٌ لکم => ضوموکم خیرٌ لکم

۴- به لحاظ نحوه نامگذاری:

در مورد أن اگر بر فعل مضارع داخل شود => ناصبه مصدریه
أن اگر بر فعل ماضی داخل شود=> فقط مصدریه خواهد بود (عمل نصب ندارد حتی بصورت محلاً)

کی => همیشه ناصبه مصدریه است.
"لو" و "ما" => فقط مصدریه اند.
أنّ=> مشبهةٌ بالفعل و مصدریه

۱- این حروف با مابعدشان در هر جایگاهی قرار بگیرند مصدرشان بعد از تاویل اعراب همان جایگاه را می گیرد.

۲- این حروف با مابعدشان چون در تقدیر اسم (مصدر) هستند، اعراب محلی برایشان در نظر می گیریم.

أن تصوموا خیرٌ لکم => تصوموا: مبتدا و محلا مرفوع

۳- از آنجایی که هیچگاه فعل مجرور واقع نمی شود و حرف جرّ هم بر سر فعل نمی آید، لذا احیاناً اگر خلاف آن را مشاهده کردیم و دیدیم حرف جرّ بر سر فعل آمده است: در اینجا می گوئیم أن ناصبه در تقدیر است و ما بخاطر همین أن ناصبه مقدر فعل را منصوب می خوانیم.

مثال : أُمرنا لِنُسلِمَ لِربّ العالمین (امر شدیم تا اینکه تسلیم پروردگار عالمین بشویم)

نون وقایه :

وقایه به معنای حفظ کردن و نگاه داشتن می باشد.

گاهی به حرف متصل می شود => إنّنی قائمٌ

گاهی به فعل متصل می شود => أکرِم => أکرَمنی

گاهی به اسم متصل می شود => لَدُن => لدنّی

فوائد نون وقایه :

۱- از اشتباه گرفتن اسم با فعل جلوگیری می کند=> ضَرَبی (اسم است به معنای عسلم) ضَرَبَنی (فعل است به معنای زد مرا)

۲- از مکسور شدن آخر فعل جلوگیری می کند. چون فعل مبنی بر کسر نداریم.

۳- از اشتباه شدن صیغه ۷ امر با صیغه ۱۰ آن جلوگیری می کند.

تَضرِبُ => إضرب + ی متکلم => إضربی (برای رفع اشتباه نون وقایه می آوریم) => إضربنی

تَضربین=>إضربی (نون وقایه نمی گیرد چون ضمیر متصل به آن جدا می شود)

اسم های عامل

الف : شبه فعل هستند => عمل فعلشان را دارند

- اسم فاعل
- اسم مفعول
- مصدر
- اسم تفضیل
- اسم مبالغه
- صفت مشبهه

- اسم شرط
- عامل در تمییز
- اسم فعل

ب : شبه فعل نیستند و عملی غیر از فعل را دارند => مضاف ، اسم مبهم ذات

اسم فاعل مثل ضارب:

۱- دلالت می کند بر حدث یا همان اسم معنا مثل ضرب
۲- دلالت می کند بر صاحب حدث مثل زید

- اسم فاعل مثل فعل خودش عمل می کند، لذا اگر لازم بود فقط فاعل می گیرد و اگر متعدی بود مفعول به هم می گیرد.
- دلالت اسم فاعل بر حدث وصاحب حدث حدوثی است: یعنی می فهماند این حدثی که در صاحبش وجود دارد مقطعی است و لذا به سادگی بوجود می آید و به سادگی از بین می رود.

اسم فاعل یا صله "ال" است:
عمل می کند و فاعل را رفع می دهد و اگر متعدی بود مفعول به را هم نصب می دهد.

یا صله "ال" نیست و دارای شرایط هست یا نیست:
در هر دو صورت عمل رفع واجب است.

اسم فاعل، فاعل خودش را هیچ وقت جرّ نمی دهد اما مفعول به با وجود شرایط نصبش جایز است. یعنی هم می شود نصب داد و هم می شود به عنوان مضاف الیه اسم فاعل آن را جرّ داد.
شرایط:

۱- تکیه بر نفی، استفهام مبتدا موصوف و ذوالحال بکند.
۲- زمانش حال یا استقبال باشد (اسم زمان ندارد اما زمان در جمله می آید)

زیدٌ ضاربٌ عمراً غداً => زید تکیه گاه دارد _ ضارب تنوین گرفته _ غدا زمان دارد

زیدٌ ضاربُ عمرِ غداً => تنوین ضارب افتاده است.

مثال:

أضاربٌ زیدٌ عمراً غداً => ۲ ترکیب دارد:

۱- أ: حرف استفهام _ ضاربٌ: مبتدا _ زیدٌ: فاعل جانشین خبر _ عمراً:مفعول به _ غداً: مفعول فیه

۲- آ:حرف استفهام _ ضاربٌ: خبر مقدم _ زیدٌ: مبتدای مؤخر _ عمراً:مفعول به _ غداً: مفعول فیه

اسم فاعل از فعل لازم => زیدٌ قائمٌ ابوه

اسم فاعل از فعل متعدی=> زیدٌ ضاربٌ عمراً غداً

- اسم فاعل از فعل معلوم گرفته می شود و اسم مفعول از فعل مجهول گرفته می شود.

لذا اگر فعل لازم بود فقط فاعل می گیرد و اگر متعدی بود علاوه بر فاعل مفعول به هم می گیرد.

در فعل ها:

- یک مغعولی=> مفعول به بعنوان نائب فاعل می آید.
- دو مفعولی=> مفعول به اول بعنوان نائب فاعل و مفعول به دوم مفعول به باقی می ماند.
- سه مفعولی=> مفعول به اول نائب فاعل، و دو مفعول دیگر کماکان بعنوان مفعول به باقی می مانند.

نکته : در اسم مفعول ما به دنبال نائب فاعل می گردیم و اگر دو مفعولی بود به دنبال نائب فاعل یک مفعول دیگر و اگر سه مفعولی بود یک نائب فاعل و دو مفعول دیگر.

مصدر

دارای سه خصوصیت است:

۱- فقط دلالت بر حدث می کند. یا همان اسم معنا یا همان فعل محض.(خود صیغه مصدر دلالت بر ذاتی ندارد)

۲- فعل از مصدر گرفته می شود.

۳- مصدر چون جامد است به هیچ وجه نمی تواند دارای ضمیرر مستتر باشد.

مصدر یا لازم است=> فقط فاعل می گیرد و به فاعل خودش اضافه می شود.
یا متعدی است=> علاوه بر اینکه به فاعل خودش اضافه می شود مفعول به را نصب می دهد.

مصدر یا دارای "ال" هست
یا دارای "ال" نیست => به ما بعد خودش اضافه می شود و آن مضاف اله قطعا فاعلش خواهد بود.

عَجِبتُ مِن ضَربِ زیدٍ عمراً

اسم تفضیل :

در تفضیل برقرار کردن :

- اولا باید بین دو چیز باشد.
- یکی از آن دوچیز نسبت به دیگری بالاتر (برتر) باشد.
- هر دو وصف مورد نظر را داشته باشند منتها یکی از دیگری بیش تر داشته باشد.
- آن دو چیز دو موصوف هستند که یکی قبل از اسم تفضیل و دیگری بعد از اسم تفضیل می آیند.

ترکُ الذنبِ اهونُ مِن طلبِ التوبه

صیغه اسم تفضیل در مذکر => أفعَل

در مونث => فُعلی

- غالبا هردو دارای ضمیر مستتر می باشند و هردو اسم غیر منصرف هستند.

اسم مبالغه:

دلالت می کند بر حدث و صاحب حدث (زیادی حدث در صاحبش)

علّامه => علم (حدث) آقای جوادی آملی (صاحب حدث) : می فهماند که آقای جوادی آملی کثرت و زیادی علم را دارا است.

صیغه های معروف اسم مبالغه:

- فعّال => غفّار
- فعاله => علّامة
- فعیل => رحیم
  فَعول => غفور

اسم مبالغه یا لازم است => فقط فاعل می گیرد و آن را مرفوع می کند.
یا متعدی است => علاوه بر فاعل مفعول به هم می گیرد => زیدٌ رحــیمٌ ابوهُ عمراً

در اینصورت فاعلش غالبا ضمیر مستتر است=> أنّ الله علّام الغیوب

صفت مشبهه:

دلالت می کند بر حدث و صاحب حدث (بر وجه ثبوتی)

صفت مشبهه غالبا بر اوزان زیر است:

۱- فاعل => طاهر => زیدٌطاهرٌ قلبهُ

۲- فعیل=> رحیم => و اللهُ علیمٌ بالظالمین (و خداوند به حال ظالمین آگاه است)

۴- فَعَل =>حسن => زیدُ حَسَنٌ وجهُ (صورت زید نیکوست)

- صفت مشبهه لازم است لذا فقط فاعل میگیرد و معمولا فاعل خودش را رفع می دهد.

تفاوت صفت مشبهه با اسم فاعل:

۱- اسم فاعل حالت حدوثی دارد ولی صفت مشبهه حالت ثبوتی دارد.
۲- اسم فاعل هم لازم است و هم متعدی بخلاف صفت مشبهه که لازم است.
۳- اسم فاعل همیشه بر وزن فاعل است بخلاف صفت مشبهه که اوزان دیگر هم دارد.

صیغ مبالغه و اسم فاعل اگر برای خداوند بکار رفتند با ثبوتا ترجمه می کنیم و اگر فعل سلبی بود ثبوتا قلب می کنیم.

مثال: ما ربّکَ بظلّامٍ للبعید (در پروردگار تو ظلم راه ندارد)
و اگر اثباتی بود ثبوتا اثبات می کنیم=> خداوند عالم است (یعنی خداوند داناست و در هیچ حالی علم او زایل نمی شود)

ادات شرط

۱-حروف

"لو" و " إن " => اتفاقی است که حروف هستند.
اذما => اختلافی است که اسم است یا حرف.

۳- اسماء

مَن ، ما ، مَهما ، ایّ ُ ، حَیثُما ، أینَما ، أنی ، متی

ویژگی های ادات شرط (حروف و اسماء)

- هردو جمله می خواهند، یکی شرط و دیگری جواب شرط
- شرط آن ها باید حتما فعل باشد ولی جواب آن ها می تواند فعل و جمله اسمیه باشد.
- اگر شرط و جواب شرط فعل مضارع بود مجزوم می شود، در غیر اینصورت محلاً مجزوم است.

تبصره :

"لَو" عمل جزم ندارد

(مهم ترین ادات شرط : مَن ، لَو ، إن می باشند)

در اسماء شرط ان اسماء مبتدا هستند و جواب شرط آنها خبر است:

مَن بَرّ والدیه بَرّه ولدُه => من: اسم شرط و مبتدا ، برّ : فعل و فاعل ، والدیه : مفعول به (علامت نصبش یاء است) ، برّه : فعل ، ولدُه : فاعل ، ه : م الیه

برّ والدیه : شرط ، برّه ولدُه : جواب شرط و خبر ، برّ والدیه برّه ولدُه : جمله صله، محلی از اعراب ندارد

تمیز

تمیز بر دو نوع است:

۱- رافع از نسبت : نصب تمییز در این قسمت به همان فعل یا شبه فعلی است که در جمله قبل از تمییز بکار رفت.
۲- رافع از ذات : نصب تمییز توسط خود ذاتی است که ابهامش توسط تمییز برطرف شده

رأیتُ أحدَ عَشَرَ کوکباً (نصب کوکباً توسط احدَ عشرَ انجام شده)

اضافه

اضافه بر دو نوع است:

لفظی=> اضافه وصف به معمولش را گویند مثل : زیدٌ ضاربٌ عمرٍ

معنوی=> اضافه وصف به معمول نیست مثل : جاءَ غلامُ زیدٍ (معرفه) _ جاءَ غلامُ رجلٍ (نکره)

ترکیب اضافه لفظی:

۱- مضاف (نکره) + مضاف الیه (معرفه) => غلامُ زیدٍ

۲- مضاف (نکره) + مضاف الیه (نکره) => غلامٌ رجلٍ

قواعد اضافه:

لفظی=> فقط کسب تخفیف می باشد. یعنی از مضاف تنوین یا نون عوض تنوین هنگام اضافه می افتد.
معنوی=> ۱- کسب تعریف (معرفه شدن) است. زمانی که مضاف نکره ای به معرفه ای اضافه شود.
(نکره + معرفه) تعریف یعنی مضاف در هنگاه اضافه معرفه می شود.

۳- کسب تخصیص است. زمانی که نکره ای به نکره ای اضافه شود (نکره +نکره) در این هنگام کسب تعریف وجود ندارد.

- در اضافه معنوی قطعا کسب تخفیف وجود دارد.

مضافٌ الیه:

گاهی مفرد است=> غلامُ زیدٍ

گاهی جمله است => هذا یوم لا ینطقون

اسم فعل

فعل است چون => دارای معنای فعل است ، همانند فعل فاعل و مفعول می گیرد.
اسم است چون=> گاهاً تنوین می گیرد ، وزن فعلی ندارد و صرف نمی شود.

انواع اسم فعل:

ماضی => هیهات (دور شد) ، شتــّان (جدا شد) ، سَرعان (سرعت گرفت) ، مضارع => أوّه (بیذارم)

امر => رُوَیدَ (مهلت بده) ، بَلهَ (رها کن) ، دُوّنکَ (بگیر) ، ها (بگیر) ، علیک (برتو باد، لازم باد)

توابع

صفت

صفت بر دو نوع است:

۱- حقیقی: بیان صفت و ویژگی را در موصوف خودش می کند. بعبارت دیگر برای خود موصوف است.

مَرَرتُ بزیدِ العالم (عالم صفت و ویژگی زید موصوف را بیان می کند)

- صفت حقیقی در ۴ چیز از ۱۰ مورد باید از موصوف خود تبعیت کند:

۱- اعراب => جاءَ زیدٌ العالمُ

۲- تعریف و تنکیر=>

۳- عدد => جاءَ الزیدان العالمان

۴- جنس=> جاءَ هندٌ العالمةٌ

۲- سببی : بیان صفت و ویژگی متبوع را بیان نمی کند بلکه صفت و ویژگی متعلقین و وابستگان موصوف را بیان می کند.

مَرَرتُ برجلِ عالمِ ابوهُ : برجل : موصوف ، عالم : صفت برای ابوه (صفت برای وابستگان => پدر)

بعبارتی دیگر حقیقتاً صفت برای موصوف ما (رجل) نیست بلکه برای وابستگانش یعنی پدرش (ابوه) می باشد.

- صفت حقیقی فقط در اعراب و تعریف و تنکیر با موصوف خود مطابقت می کند.
- در صفت سببی صفت همیشه به لحاظ عدد مفرد است و به لحاظ جنس با مابعد خودش مطابقت می کند.

جائت هندٌ اکریمُ ابوهُ => تطابق اعراب و تعریف و تنکیر دارد.

فایده صفت

۱- توضیح: زمانی که موصوف معرفه باشد => جاءَ زیدٌ العالمٌ

۲- تخصیص: زمانی که موصوف نکره باشد => جاءَ رجلٌ عالمٌ

انواع صفت

۱- حقیقی :
مفرد => باید مشتق باشد
جمله => اولا فقط صفت نکره می آید، ثانیا این جمله باید خبریه باشد ثالثا از این جمله ضمیر به موصول برگردد.
شبه جمله (ظرف و جارومجرور) => اولا اگر صفت قرار گیرند متعلق به افعال عموم محذوف هستند.ثانیا شبه جمله فقط صفت نکره می شود.

۲- سببی:

مفرد => باید مشتق باشد.
جمله=> فقط صفت نکره می شود ، باید خبریه باشد و از جمله خبری به موصوف برمیگردد.

مجموعه ای از توابع (از اعراب ماقبل خود تبعیت می کنند و اعرابشان محلی است)

صفت => قبلش موصوف

- تاکید => قبلش مؤکد
- بدل=> قبلش مبدلٌ منه
- عطف بیان=> قبلش معطوفٌ به
- عطف به حروف => قبلش معطوفٌ علیه

اصطلاح عام هرکدام ، به کلمه اول متبوع و به کلمه دوم تابع گویند.

تاکید

تابعی است که :

- برای تقویت و اثبات متبوع خود می آید => زمانی که لفظ تکرار می شود.

مثل : جاءَ زیدٌ زیدٌ _ ضَرَبتُ زیداً زیداً

- شمول فراگیری حکم متبوع را می رساند => توسط کلمات خاص

مثل : سَجَدَ الملائكةُ کُلّهُم اجمعین (کلّهم می رساند که سجده برای همه ملائکه بوده است)

اقسام تاکید:

لفظی است => با تکرار لفظ
معنوی است=> توسط الفاظی به مانند : کُــلّ ، نفس ، أجمع

بدل

تابعی است که در مواقعی مقصود به حکم است ، هرچند در ظاهر به متبوع نسبت داده شده است.

سَرَقَ زیدٌ ثوبُهُ => سَرق : فعل ، زیدٌ: فاعل مبدل منه و متبوع ، ثوبه : بدل و تابع

عطف بیان

تابعی است که برای توضیح متبوع خودش می آید. یکی از موارد توضیح دادن این است که شخصی دارای دو اسم باشد که یکی از دیگری معروف تر است.

قُتِلَ ابوتراب علیٌ (علیه السلام) (کشته شد ابوتراب علی علیه السلام)

تفاوت عطف بیان با عطف به حروف:

عطف در عطف به حروف به واسطه حروف عاطفه می باشد بخلاف عطف بیان که بدون واسطه حرف عطف است.

تفاوت عطف بیان با صفت:

۱- صفت بیان ویژگی و خصلت می کند بخلاف عطف بیان.
۲- صفت کلمه ای است مشتق بخلاف عطف بیان که جامد است.

مثال:

جاءَ زیدٌ العالم => عطف بیان نیست : چون اولاً مشتق است و ثانیاً بیان خصلت می کند.

قُتِلَ ابوتراب علیٌ (علیه السلام) => عطف بیان است : اولا جامد است و ثانیا متبوع خودش را توضیح می دهد.

عطف به حروف :

تابعی است که به واسطه یکی از حروف عطف حکم متبوع به آن سرایت می کند.

سرایت حکم:

گاهی همان حکم ماقبل را به ما بعد انتقال می دهد => جاءَ زیدٌ عمرٌ

گاهی سلب یا ایجاد حکم ماقبل را به مابعد انتقال می دهد => جاءَ زیدٌ لا عمر

والحمد لله رب العالمین